

ابوزید سیرافی گوید: که از هندوستان قوافل مسلسل بخراسان و از آنجا بهند می آیند، راه این قوافل بزرگ زابلستان (وادی ترنک و ارغنداب) است،^۱ و شمشیرهای هندی (مهند).^۰

بقول فون کریمر آلمانی از راه شبرغان شمال افغانستان تجارت میشد^۱، که بگفته ژوزف هاکن برج مشهور مبادلات اموال التجارة کاروانهای شرقی و چینی درینجا بود.^۲

سوم:

راه بسیار مهم و سوم تجارتی خراسان و سیستان به سرزمین سند و هند از نساپور و هرات و سیستان و بست به رنج میگذشت، و از وادی پشین و شال (کوئته کنونی) به دره بولان و سرزمین وسیع سند سرآزیر میشد.

درین منطقه شهر بسیار معروف و تجارتی هرات بود، که از سمت غرب بانساپور مرکز مهم دیگر بازرگانی خراسان می پیوست. نساپور از بدو ورود عساکر اسلامی مرکزیت و اهمیت خاصی داشت، و مبدأ سوقیات عظیم عرب در خراسان بود، این شهر در قرن چهارم هجری بسیار معمور گشت، و جای بازرگانان و بازرگانی بود،^۳ و بازارهای خاصی برای انواع تجارت داشت، و صنعت کاران و کلاه سازان و پوستین دوزان و ریسمان فروشان و دیگر اصناف کسبه و ارباب صنعت رسته های خاصی در بازارها داشتند، و از دکانهای بزازی آن کالای فراوان به بلاد دیگر برده می شد، و در خراسان در تجارت ورود قوافل بازرگانی از نساپور شهری بزرگتر نبود، و انواع البسه و منسوجات فاخر نخی و ابریشمی از آن بسیار بلاد اسلامی صادر شدی.^۰

۱- کتاب الهند والسند ۲۰۱

۲- تهذیب مشرق در عصر خلفاء ترجمه اردو ۲۲

۳- تمدن ایران فی ۴۵۴

۴- حدود العالم ۵۵

۵- سورة الارض ۴۳

بقول مقدسی نشاپور خزانه مشرقین و تجارتگاه خافقین بود، و خواسته های تجارتی آنرا تا عراق و مصر می بردند، و فرودگاه اموال تجارتی پارس و سند و مکران و خوارزم و جرجان بود.^۱

هرات در پهلو شرقی چنین مرکز بزرگ تجارتی واقع بود، در حالیکه از سمت شمال با مرور کزدیگر سیاسی و اقتصادی خراسان پیوستگی داشت، و راه تجارت بخارا هم جنوباً باین شهر می پیوست.

بخارا در اوایل دوره اسلامی به تجارت و بازرگانی شهرت خاصی داشت، تا جائیکه اعراب آنرا بتازی مدینه التجار گفتندی، و تنها در یک بازار ماخ که در آن درودگران و نقاشان بودند، روزی زیادت از پنجاه هزار درم بازرگانی شدی،^۲ و هرات از سمت شمالی بابلا د معروف بخارا و ماوراءالنهر و خوارزم پیوستی، در حالیکه جنوباً با سیستان و رخد پیوسته بود، و همواره از جرجانیة خوارزم، قوافل تجارتی به خراسان و گرگان آمدی،^۳ و بقول ابن حوقل لباس نخعی و پشمی آن به آفاق جهان رفتی، و بازرگانان آن با ممالک شمالی هم تجارت کردی.^۴

هرات بمرکز قلب خراسان و محل تقاطع راههای قوافل تجارتی بود، و بقول اصطخری فرودگاه محمولاتی بود، که از پارس بخراسان نقل می شد، و هرات دروازه خراسان و سیستان و پارس شمرده شدی.^۵

بر شاهراه عظیمی که از هرات و سیستان و کشور پارس به رخد و دره بولان وصل میشد برکنار هلمند شهر معروف بست افتاده بود، که آنرا در هند وستان و

۱ - احسن التقاسیم ۳۱۵

۲ - تاریخ بخارا ۲۵۱

۳ - اصطخری ۲۹۹

۴ - صورة الارض ۴۸۱

۵ - اصطخری ۲۶۵

جای بازار گانان میگفتند،^۱ و در آن تجارت خانهای هندو سند موجود بود و در همین وادی غالباً بطرف شرق رخدشهری بود بنام غزق (غزه) بالای کوه بانعمت سخت بسیار و جای بازار گانان و باخواستۀ بسیار.^۲

طوریکه گفتیم این راه تجارتی از راه زابلستان به سند میرسید. و در انجام مرکز بزرگ تجارتی که بر سر همین راه واقع و پایتخت آن سامان بود الرور (روهری کنونی) است، و همچنان ملتان و بسند و منصوره و دیبل مراکز عمده تجارتی بود، که بشاری مقدسی و ابن حوقل هر دو گرمی بازار تجارت را در این بلاد یاد آوری کرده اند؛ و هنگامیکه کالای بازار گانی را از طوران میگذرانیدند، یامی آوردند، بر هر بار شتر شش درهم، و بر هر برده دوازده درهم حقوق گمرک گرفتندی، و از اموال هندی وارد سند فی باریست درهم محصول گرفته شدی، در حالیکه محصول گمرکی هر پوست دباغی شده صادر سند یکدرهم بود، و مجموعه این حقوق گمرکی در یکسال تا یک میلیون درهم میرسید.^۳

شهر ملتان که در اوائل دوره اسلامی مرکز دینی و کلتوری و ادی سند بود، بعد از فتوح محمد بن قاسم (۷۱۱-۵۹۳ م) قرارگاه قوای امویان و امرای ایشان گشت، و اهمیت اقتصادی و بازار گانی خود را تا انکشاف راه بحری کراچی و اواخر قرن هژدهم حفظ نمود. ملتان بازار مهم تجارت هند و خراسان بود، و مخصوصاً هزاران نفر زایر هندی بدان آمد و رفت داشتند.

ایشان عود و چوبهای معطر هندی را از بلاد بعیده بمقدار فراوان به ملتان می آوردند، و مخصوصاً عود کامروپ آنقدر نرم و عمده بود، که بران سهولت مهر را میکنند،

۱- حدود العالم ۶۳

۲- اصطخری ۲۴۵

۳- حدود ۶۴

۴- سورة الارض ۳۲۰ بعد و احسن التقاسیم ۴۸۱

۵- احسن ۴۸۲

ويك من آن تا دو صد دينار بهاداشت، وازين جا بازرگانان آنرا به بلاد ديگر مي بردند.^۱

تجارت با ممالک عربي :

خراسان غرباً با عراق و پارس و بين النهرين و کشورهاي ديگر خلافت عربي تجارت داشت، و بغداد و بصره و کوفه عرضه گاه اموال تجارتي خراسان بود، و قوافل بازرگاني آسيای وسطی از بخارا و پارس به بغداد ميرسيدند.^۲ راهيکه از سنده به سيستان و پارس ميرفت، از سمت شمال باوادی پنجاب و کوهسار افغانستان از طريق کابل و غزنه و ديگر مراکز بازرگاني پيوسته بود، و قوافل تجارتي تو ابل هند را در خراسان و بخارا نشر ميکردند،^۳ و ظروف هندي و آهن خراساني و منسوجات رنگين کشميري و عود و قرنفل و نارگيل و جامه هاي نخي و فيل را از هند و سنده به بغداد مي بردند.^۴

در حدود ۷۶۲۵۱۴۵ م چون منصور خليفه بغداد را بنانهاد، وي به برخي از رجال دولت قطعات زمين را بطور اقطاع داد، تادران آبادي کنند. از انجمله قطيعه ربيع بن يونس از غلامان منصور بود، که دران تجار خراساني و بزازان يعني جامه فروشان خراسان تجار تخانها داشتند، و منسوجات گوناگون را همه از خراسان مي آوردند، که جامه هاي بلاد ديگر دران نبود، و يکي از دروازه هاي بغداد باب خراسان بود، که از ان دروازه بجانب خراسان ميرفتند. يکي از قطايع ديگر بغداد قطيعه شعبه بن يزید کابلي بود، و ربض^۵ حرب بن عبدالله بلخي از بزرگترين حصص بغداد شمرده ميشد، که دروازه هاي متعددي داشت، و دران بلخيان و

۱- بوز بدسيرافي در کتاب الهندو الصين ۱۲۹

۲- تاريخ الاسلام السياسي ۲/۲۴۹ تبعدهحوالت تاريخ تجارت در قرون وسطی از هيدهيد HEYD ۲۶/۱

۳- همين کتاب ۲/۲۴۳

۴- همين کتاب ۲/۲۵۴ بحوالت حضارة الاسلام في دارالسلام

۵- ربض به دو فتحه، خانها وساکن دورادور شهر (المنجد)

مرویان و کابلیان و دیگر اهل خراسان سکونت میکردند، و هر گروه رئیسی داشت. و همچنین قطیعه حکم بن یوسف بلخی قو ماندان شرطه (پولیس) و قطیعه تمیم بادغیسی و قطیعه ابی عبید معاویه بن برمک بلخی و منازل خالد بن برمک بلخی در بغداد بنام خراسانیان معروف و فرودگاه بازرگانان خراسانی بوده است.^۱

در خراسان جایی بود از اعمال بخارا که آنرا وذار گفتندی، و درین جامه های و ذاری بافته شدی، که رنگ پکه داشتی، و بقول مقدسی که نام آنرا از مشاهیر بغداد شنیده بود، آنرا دیبای خراسانی میگفتند، که در بغداد شهرت داشت.^۲ بعد از بنای بغداد که پایتخت عباسیان شد، تجارت خراسان با آن شهر جریان داشت و بازرگانان یاقوت و الماس را از بلاد هند، و روغن های معطر و ابریشم و جادرهای ابریشمین و طبق های چوبی را از نشاپور و جامه ها را از بلخ و کاغذ و نوشادر و مشک و پوستین های سمور و سنجاب و روباه را از ماوراءالنهر و فرشها و چای نمازها و جامه های پشمی را از بخارا، و مشک و کافور و عود را از چین، و برده گان سپیداندام را از ماوراءالنهر و سمرقند و خراسان (که قیمت آن تا پنج هزار دینار فی نفر میرسید) به بغداد می بردند، و راه بری تجارت از خراسان به هند و ترکستان و تبت و بلاد چین میگذشت.^۳

دیگر از مراکز بازرگانی عرب بصره بود، که فرودگاه کالای تجارتی دنیای آنروز شمرده می شد، و آنرا دروازه بغداد گفتندی، که از راه بحر و بردان تجارت شدی، و قوافل بازرگانی از ممالک شرقی (عراق و خراسان تا چین) بدان شهر رسیدی.^۴ بقول یعقوبی بصره در آنوقت شهرت جهانی داشت و مرکز عمده تجارت و کالای بازرگانی بود، که تجارت خراسان نیز با این شهر عربی آزراه

۱- کتاب البلدان یعقوبی ۸ بیعد

۲- احسن التماسیم ۳۲۴

۳- تاریخ تمدن اسلامی ۳۸/۵ بیعد

۴- تاریخ الاسلام سیاسی ۲/ ۲۵۰ بحواله کتاب التبصره بالتجاره و مقدمه سید حسن حسینی ۲

۵- البلدان ۸۰

خشکه جریان داشت .

تجارت باچین :

خراسان در مرزهای شمال شرقی یعنی در سرحد های شرقی تخار و واخان با بلاد غربی چین می پیوست ، و این مملکت وسیع تاریخی ، ثقافت و مدنیته قدیم داشت ، کالای بازرگانی چین همواره در بخارا و بلاد آسیای میانه فروخته می شد ، و هنگامیکه لشکریان عرب به کرانه های سیحون رسیدند ، رفت و آمد بازرگانان اسلامی به چین میسر گشت ، و کاروانهای تاجران ، بغرض آوردن تحریر و جامه های ابریشمین چینی به آن کشور میرفتند ، و این تجارت چین تا وقتی در خراسان فراوان بود ، که در مرو صنعت ابریشم بافی رواج یافت .^۱

بدخشان جای بازرگانان و معدن سیم و زر و بیجاده و لاجورد بود ، و کاروانهایی که از تخار و بدخشان می گذشتند ، برای اداره و کنترل آن مامون خلیفه ، در بین دو کوه بندی نهاده و دروازه بی ساخته بود ، که کاروانها از آن در بیرون میرفتند ، و آنرا در تازیان می گفتند ،^۲ و غالباً این راه کاروان روچین بود ، که علاوه برین راهی دیگر هم از همین کوهسار بدخشان و تخارستان به تبت میگذشت ، و در موضعی که آنرا در تبت می گفتند ، دروازه یی بر کوه ساخته بودند ، و باژستانان مسلمان آنرا نگاهداری میکردند . چون مردم و قوافل تجار تی به حدود واخان میگذشتند درین در تبت باژمی دادند .^۳

در باره تجارت چین در مباحث گذشته هنگامیکه از راه دوم تجار تی صحبت میکردیم شرحی را نوشته ایم .

طوریکه از کتاب حبیب العروس و ریحان النفوس محمد بن احمد تمیمی مقدسی گیاه شناس و داروشناس معروف (متوفی ۹۹۰هـ/۳۸۰م) نقل نموده اند ، انواع مشک

۱- تاریخ الاسلام السیاسی ۲۵۳/۲ بحواله تاریخ تجارت ۳۷/۱

۲- حدود العالم ۶۴

۳- حدود ۷۲

از تبت و سرزمین های جنوبی چین به خراسان آورده می شد، و از انجمله مشک قصداری منسوب به قصار شهری بود، بین هند و مملکت چین، و مشک چینی در قیمت و رایحه و اصل ازان کمتر بود، و بازار گانان خراسانی سعیدی آنرا بر پشت خویش به خراسان می آوردند، و از اینجا با طرف دنیا برده می شد. ۱. و همچنین عود صنفی منسوب به شهر صنف چین از بهترین عودها بود، و عود قطنی و منظای و لواقی نیز از چین آورده می شد و شهرتی داشت. ۲.

چون خراسان بین چین و ممالک عربی افتاده بود، و تجارت بین چین و عرب از این راه می شد، بنابراین اجناس تجارتي چین از خراسان به کشورهای غربی آسیا انتقال می یافت، و برای مسافرت به چین راه دریاچندان معمول نبوده بلکه بیشتر از راه خشکی عبور می نمودند، و کالای چین را که بسمرقند وارد می کردند، از انجا به حلب و بلاد معظم دیگر حمل می نمودند. یکی از بازار گانان مسلمین در کتاب ختایی نامه که در قرن پانزدهم میلادی بفارسی نوشته گوید که از راه خشکی سه راه به چین وجود داشت: راه کشمیر - راه ختن - راه منگولیا، ۳ که هر سه راه از خراسان میگذشت، و این سرزمین طوریکه در زمان قبل از اسلام، گذرگاه راه ابریشم بود، در اوایل دوره اسلامی نیز با چین روابط تجارتي و رفت و آمد قوافل بازرگانی داشت.

یکی از مواد بسیار پسندیده ای که چینیان از خراسان میخواستند، غازه معروف آن بود، که بانوان چینی رخسارهای خود را بدان می آراستند و خیلی پسندیده بود، و حتی شه بانوی چین آنرا مخصوصاً میخواست. ۴ و نیز مردم چین، قالین های بابلی را باولع فراوان میخریدند، و احجار کریمه شام و مرجان و مروارید بحر قزقم و جامه های بافته شام و مصر و مسکرات آسیای غربی از راه خراسان به چین صادر می شد، ۵ و همچنین

۱- ضمایم البلدان یعقوبی ۱۱۸

۲- همین کتاب ۱۲۰

۳- تمدن اسلام و عرب از گوستا و لوبون ۷۱۹

۴- مطالعات چینی تالیف هرت ۲۳۵

۵- کریستن سین در سا سانیان ۱۶۷ به حواله هرت .

منسوجات ابریشمی خراسان و مرو ، بوسیله قوافل عظیم بچین برده شدی . ۱
واهل بیکندوماوراءالنهر جمله بازارگانان بوده اند . و بازار گانی چین و دریا کردند
و بغایت توانگر اند . ۲

کالای بازار گانی خراسان و مرو بوطات آن

سیستان : خرما ، انگوزه ، نمدهای زمینداوری یعنی کوسی (اصطخری) زنبیل
وریسمان لیفی و بوریا (مقدسی)

کابل : جامه های نخ خوب و دستمال های هشت رخ که بتمام خراسان و چین و سند
برده می شود (ابن حوقل) هلیله کابلی و نیل اعلی (ادریسی)
بست : میوه های خشک و کرباس و صابون (حدود)
سروان : میوه ها و انگور و خرما (ابن حوقل)

مرو : خر بوزه خشک و اشتر غاز و ابریشم و پنبه نرم و البسه نخ (اصطخری)
روی پوش ابریشمی و نخ و گاو و پنیرو دیگک و شیر و مس (مقدسی)

بلخ : اشتران بختی و غلامان تورکی (اصطخری) صابون و کنجد و برنج و جوز
و بادام و مویز و روغن و پوست و شربت انگور و انجیر و رب انار و زاگک و کبریت و سرب
وزر نیخ (مقدسی)

بدخشان : مشک تبتی (حدود) بیجاده و لاجورد (اصطخری) سنگهای گرانبها
برنگک سرخ و اناری و دیگر رنگهای پسندیده (ابن حوقل)

کران : مشک و برده (اصطخری)

شومان : زعفران (اصطخری)

طوس : ریسمانهای خوب و بوریا و حبوب (احسن التقاسیم)

سرخس : حبوب و اشتر (مقدسی)

ترمذ : صابون و انگوزه (مقدسی)

۱- تاریخ تجارت در عصر اموی ۲۷

۲- تاریخ بخارا ۲۲۱

ولو الحج: کنجدور و غن آن و جوز و بادام و پسته و برنج و نخود و جو و روغن و شاخ حیوان، و پوست و باه و قروت (مقدسی)

خوارزم: سمور و سنجاب و قاقم و روباه و خز پست و پوست بز و خرگوش ملون و شمع و تیر و کلاه و دندان ماهی و کهر با و کیمخت و عسل و شمشیر و زره و جلفوزه و گوسپند و گاو و انگور و میز و کنجدو و فرشها و جامه ها و دیبا و روی پوش و قفلها و کمان و قروت و ماهی و کشتی (مقدسی)

فرغانه: برده گان تورکی، و البسه سپید و اسلحه و شمشیر و مس و آهن (مقدسی) سیم و زر و ژبیه و چراغ سنگ و پیروزه و آهن و روی و سرب (اصطخری) دانه عناب فرغانی به آفاق برده می شود (ابن حوقل) نوشادر و سنگک پازهر و سنگک مغناطیس (حدود)

نشاپور: (ابر شهر) پیروزه معدن ریوند (مقدسی) انواع البسه فاخر نخی و ابریشمی که با کثر بلاد دیگر صادر میشد (ابن حوقل) ریو اش و کار د و البسه سپید و عمایم شهجهانی و روی پوش و جامه های ابریشمین و عتابی و سعیدی و مشطی و زیورها و البسه موینه و آهن (احسن التقاسیم) ختلان: اسپ و استر و مواشی (ابن حوقل)

کش: معدن داروها و استران نیک و ترنگین و نمک سرخ که بهمه جهان برند (حدود)

ترمذ: صابون نیک و بوریای سبز و باد بیزن (حدود)

چغانیان: جامه پشمین و پلاس و زعفران (حدود)

قبادیان: روناس (فوه) که بمقدار بزرگ بھند برند (ابن حوقل) نفت و پیروزه و قیر و زفت (مقدسی)

شرخ (بخارا): حلوائی مغزین از دوشاب، پوست گاو و چوب و ماهی شور و تازه و پوستین بره و کرباس (تاریخ بخارا)

زندانہ بخارا: کرباس زند نیچی که بعراق و فارس و هند بردندی بقیمت

د یبا (تاریخ بخارا)

هرات: جامه های فراوان ودیبا و خلدی وز بیب طایفی و مویز سبز و سرخ و دوشاب و شکرینه و پولاد و پسته (مقدسی) برنج مارا بادی و چوب عرعر فو شنجی (اصطخری) کشمش کروخی و مویز طایفی مالنی (ابن حو قل)

غریستان: برنج بشین و مویز سورمین (اصطخری) سیم و نمند و فرش خوب و گلیم و اسپان خوب و استر (مقدسی)

پنجبهر: (پنجشیر) زر و لاجورد و جواهر دیگر (ابن حو قل)

جوزجان: پوست هائی که بتمام خراسان برند (اصطخری) غالباً پوست قره قل باشد.

بامیان: نیل سالانه بقیمت دو میلیون دینار طلا بی (ابن حو قل)

نسا و ایبورد: البسه ابریشمین و کنجد و روغن آن و جامه های زربفت و بنبوزی و پوست های روباه (احسن التقاسیم)

ماوراءالنهر: جامه های نخ و پشمی و پوستی و نوشادر و کاغذ و زبوق و سیم و زر و بهترین غلامان تورکی و مشک تبئی و خرخیزی و وز عفران چغانی و پوستهای سمور و سنجاب و روباه و غیره و طرایف آلات آهنی و جامه هاییکه درخور شاهان بود (اصطخری) سیم و زر و جواهر های گدازنده و دارو ها چون زاک و زرنیخ و گوگرد (حدود)

بخارا: جامه نازک و تنگ اسپ و چربو و جامه اشمنونی و پوست میش و روغن (مقدسی) البسه نخ و فرش و مصلی و جامه های پسندیده پشمی (اصطخری) جامه کرباس ثقیل بنام بخاری که اعراب آنرا می پسندیدند (ابن حو قل) شوره (حدود) سند: در کنار شرقی جنوبی خراسان از سرزمین سند، کالای بازرگانی قرار ذیل صادر شدی:

از منصوره نیشکر و از قصدار فانی یعنی شکر سپید، از طوران شکر سپید، و از سندان برنج و جامه و نارگیل، و از گنداوی اشتران بختی (اصطخری)

گاو میش و گورخر از سند صادر شدی (تنبيه والاشراف) مرغ و طاووس (البلدان) از ملتان مشک و از دیبل مشک اعلائی تبتی و از منصوره پیزار و عاج (البشاری) اما پوست مدبوغ و آرد و خرمائی بصری و اسپ و عود که یک من بدو صد دینار فروخته شدی (کتاب الهند والسند و تقویم البلدان و ابن اثیر) از کالای درآمدی سند بود.^۱ پیزارهای کنبایتی نفیس منصوره شهرت داشت و فیل و عاج و عقاقیر نافع از آن صادر شدی. لیمو و انبه و اشتران بختی دو کوهانه آن مشهور بود.^۲

پیزارهای سندی به بغداد و کشورهای عربی بسیار برده می شد، و در نفاست آنقدر شهرت داشت که آنرا فقط در خور استعمال شهزادگان و ثروتمندان میدانستند، و چون بسیار زیبا و خوشنما و نفیس بود، پوشیدن آنرا برای اشخاص متورع و پارسا مناسب نمی شمردند. در کتاب الورع امام احمد بن حنبل مروی خراسانی (متوفی ۲۴۱ هـ ۸۵۵ م) شرح خاصی بعنوان «باب لبس النعال السندیه» موجود است.^۳ از مواد دیگر تجارتهای سند کت (قسطه ندی نام یکدوا) و چوب بانس و بید هم بود، که ازینجا صادر میشد.^۴

مرکز تجارتهای سمرقند:

در شمال مجرای عظیم آمو وادیهای وسیع و سرسبز و زرخیز چغانیان و ختل و سغد افتاده و از سرزمینهای معمور آسیای میانه بود، که درینجا مرکز مهم تجارتهای سمرقند از چهار طرف باممالک چین و ترکستان و خراسان ربط داشت، و بقول اصطخری بار کده و فرضه ماوراء النهر و مجمع بازرگانان و بزرگترین مولد اموال بازرگانی بود، و ازینجا کالا و خواسته را بسایر بلاد می بردند، و درین شهر بهترین برده گان ماوراء النهر بفروش میرسیدند، و درکش مقدار بزرگتر نجیبین بهم

۱- تاریخ سندا بوظفر ۳۴۰ بعد بحواله کتب مذکور در متن.

۲- احسن التقاسیم ۸۱

۳- کتاب الورع ۱۰۱ مطبع سعادت مصر ۱۳۴۰ ق

۴- ابن خرداداذب ۷۱۶

رسیدی، که آنرا به کشورهای دیگر هم بردندی^۱ و چنانچه در مبحث صنایع در همین فصل شرح داده‌ایم، سمرقند مرکز مهم صنعت و تجارت کاغذ بود، که ازینجا بدیگر بلاد هم برده می‌شد. و هنگامیکه هیون تسنگ در سنه ۵۹۶۳۰ م از سمرقند دیدن میکرد، این شهر پرنفوس گدام اموال التجاره قیمت دارا کثر ممالک خارجه بود. ۲

کالای تجارتي سمرقند: کاغذ ورشته قنب یعنی طناب علفی (حدود) جامه‌های سیمگون و دیبا و جامه‌های سرخ مصور و جلغوزه و جوز و دیگهای بزرگ مسی و مرتبان و چرم اشترور کاب و دهانه‌های ستور و تسمه (مقدسی) موزه و شیشه و سیم و زر (اصطخری)

تجارت مواشی:

حکمرانان و بازرگانان عربی بعد از فتوح خراسان و ماوراء النهر و سند، درین سرزمین‌ها بابرخی از حیوانات و ستوران نافع بر خوردند، که تجارت آنرا با ممالک عربی و مراکز مهمه خلافت آغاز کرده و نسل آن چاروایان را در کشور خویش پروردند، و درین جمله چاروایانی بودند، که در امور زندگی بدرد می‌خوردند. از آن جمله اشتران گنداوی (بلوچ) را با نسل خراسانی در آمیخته و در بلخ اشتران بسیار قوی بختی را بوجود آورده بودند، که شاهان و امراء آنرا بابهای گزاف خریده و استعمال میکردند، و به خراسان و پارس و دیگر بلاد می‌بردند.^۳ بقول مسعودی آل مهلب حکمرانان عربی سند نسل گاو میش را از آن سرزمین به بصره بردند، و از آنجا در عهد یزید بن عبدالملک به مرزهای شام انتقال یافت، که نسل آن تا عصر مسعودی باقی بود.^۴

قراریکه مورخان می‌نویسند: پدر قاید ورجل معروف خراسان ابو مسلم که

۱- مسالک للمالک اصطخری ۳۱۸ بیعد

۲- سی-یو-کی کتاب اول ۹۹

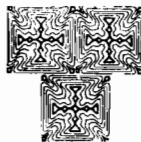
۳- اصطخری ۱۷۶

۴- تاریخ سند ابو ظفر ۳۴۴ بحواله التنبیه والا شراف ۳۵۵

در یکی از روستاهای مرو یعنی ماخوان سه فرسخی آن شهر قیام داشت، گاهی تجارت مواشی را با کوفه کردی^۱، و ازین نیز پدید می آید، که تجارت مواشی خراسان جریان داشت.

تاجران روسی :

ابن خردادذ به در دوره عباسی ذکر بازرگانان روسی را هم دارد، که دین عیسوی داشته و از راه بحر و بر سفر میکردند. این تاجران از بحیره روم حرکت کرده و به قیصر روم عشر گمرکی می پرداختند، و از راه بغداد و پارس و کرمان (و جنوب افغانستان) به سند و هند و چین میرفتند.^۲



۱- ابن خلکان ۲۸۰/۱

۲- المسالك والممالک ۱۵۳

مسکوکات

ضرب مسکوکات طلائی و سیمین و فلزات دیگر از زمانهای قدیم در بین مردم خراسان رواج داشته، و درازمنه پیش از نشر اسلام، سبک سکه سازی هندی و یونانی و پارسی بامیزات محلی مخلوط گردیده، و در بلاد معروف این سرزمین، بر طبق آن سکه زده اند، که نمونه های مختلف این مسکوکات در موزیم های داخل و خارج موجود است.

قراریکه در فصل نخستین این کتاب خواندید، مقارن ظهور اسلام، در کابل و وادی گندهارا تا ماورای دریای سند، کابلشاهان سلطنت داشتند، که مسکوکات ایشان بقول مسترسمتھ در فهرست مسکوکات موزیم هند (ج ۱ ص ۲۴۳) بر سه نوع یافته شده است:

۱- دارای شکل نر گاو و سوار

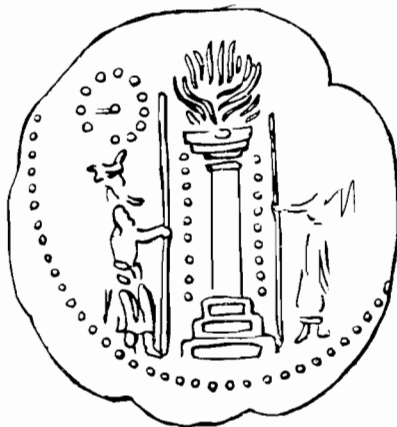
۲- دارای اشکال فیل و شیر

۳- دارای اشکال شیروطا و وس^۱

این مسکوکات بنام کابلشاهان برمس و نقره و طلا ضرب گردیده، و نمونه های کثیر آن در ولایات شرقی افغانستان تا دریای سند و وادی پنجاب بدست می آید، و بران اسماء سری سامننه دیوا - سری پد مه - سری واکه دیوا - کمر - بهیمه دیوا و غیره ضرب شده است.

بریک سکه منسوب به نپکی شاهان (حدود قرن ۶ م) که سکه مدور سیمین

۱- تاریخ افغانستان ۲/۹۱ ه



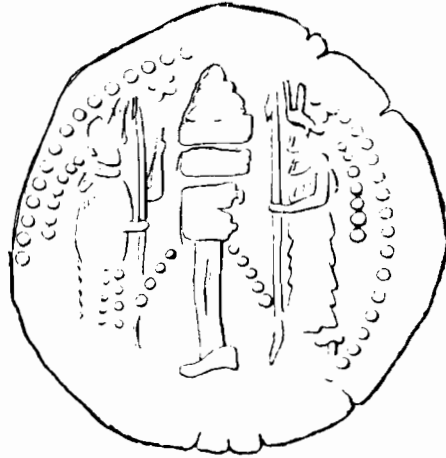
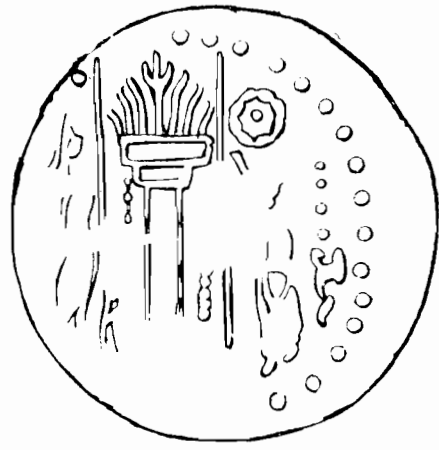
نمونه های مسکوکات

۱/ بالا سکه سری سامنته دیوا کابلشاه (رجوع به صفحه ۹۰)

۲/ وسط سکه سری سپاله پتی دیوا کابلشاه (رجوع به صفحه ۸۰)

۳/ پائین سکه یکی از نیکی ملکان (رجوع به صفحه ۱۰۵)

مربوط صفحه ۴۹۴



نمونه های مسکوکات

۱/ در بالا سکه یکی از شاران غرجستان (رجوع به صفحه ۲۹)

۲/ در وسط دوسکه از شاهان یفتلی که در کابل بدست آمده .

۳/ پائین سکه یکی از شاهان یفتلی که در یک ستوپه هده کشف شده .

وزن آن ۵۲/۸ گبرین باندازه ۱/۳ انچ است، روی سکه تصویر شاه نیم تنه نقش شده که در گوشش گوشواره است، وبر کلاهش بالای پیشانی ماه نو دیده می شود، وپیش رویش نپکی ملک وعقب او کلمه شاه نوشته است. بر پشت همین سکه در وسط آتشگاه است که بر دو طرف آن دو فرشته بنظر می آید، و بالای سر آنها عراده رسم شده، و این سکه در موزه کلکته است.^۱

اماسکه های برخی از شاهان کابل به تفصیل ذیلست:

۱- سپاله پتی دیوا: سکه مدور سیمین ۵۴ گبرین اندازه ۸ / انچ - روی سکه گاو در رفتار بطرف چپ - بالای آن بزبان ورسم الخط هندی: سری سپاله پتی دیوا - بر پشت سکه: پادشاه بالایی اسپ سوار است ونیزه را در دست راست گرفته وپیش روی او کلمه (گرا) بهندی نوشته شده.

۲- سامنته دیوا: سکه مدور سیمین بوزن ۵۱ / ۲ گبرین و اندازه ۸ / انچ - روی سکه مانند سکه سابق - پشت سکه: مانند سکه سابق ولی درینجا پشت سر شاه کلمه (بهی) نوشته است مسکو کات می این شاه مانند سکه های سیمین او است.

۳- ازهمین پادشاه سکه مدور سیمین بوزن ۳۰ / ۷ گبرین و اندازه ۷۸ / انچ - روی سکه: فیلی ایستاده وپایین آن نام سری سامنته دیوا نوشته - بر پشت سکه: شیر بادم تاب داده.

۴- ونکه دیوا: سکه مدور سیمین مانند سکه نمبر ۳ دارای شکل فیل وشیر بوزن ۳۱ / ۶ گبرین و اندازه ۷۵ / انچ - روی سکه: فیل ونام سری ونکه دیوا - پشت سکه: تصویر شیر.

۵- خودویکه: سکه مدور سیمین، بوزن ۴۹ / ۷ گبرین و اندازه ۴۷ / انچ - بر روی سکه گاو بانام سری خودویکه - وبر پشت آن آدم سوار منقوشست.^۲

درین مسکو کاتیکه در حوالی ظهور اسلام در افغانستان رواج داشت، زی ولباس

۱- سالنامه کابل ۱۳۱۷ ش، صفحه ۳۳۷ بید بحواله فهرست مسکو کات موزیم کلکته جلد دوم.

۲- همین سالنامه

شاهان محلی و افغانیست. چشمان بادامی و بینی های بلند و کشیده و مویهای غلو و سیمای کشاده تماماً با چهره جو انان قبیلوی افغانی وادیهای غزنه کنونی شباهت تام دارد، ولی تصویر گاو اثر هندی و افکار دینی مشترک هند و افغان را در زمانهای قبل الاسلام میرساند، و نیزه سوار اسپ، از خصایص تاریخی نیزه بازان قبایل غزنه است، که تا کنون هم این دأب را نگاه داشته اند، و بقول فرخی: «بگونه شل افغانیان دوپره و تیز»^۱ گویا در عصر سلطان محمود هم شل افغانی یعنی نیزه افغانی شهرت داشته و غالباً نام شلگر ناحیت غزنه نیز از همین شل افغانی ساخته شده، که جوانان آن تا کنون هم در نیزه بازی و سواری بی نظیر اند.

اما آنچه بر مسکوکات شاهان دیگر نشان گاو با اعلام آتشکده و فرشتگان مزدیسنا دیده می شود^۲ اثریست از کیش زردشتی مشترک افغانی و پارسی.

هیون تسنگ جهانگرد چینی در نصف اول قرن نخستین هجری مسکوکات زرین و سیمین را در تخارستان متداول دیده ولی گوید: که شکل این مسکوکات با اشکال سکه های ولایات دیگر اختلاف دارد^۳، و هم او در ولایات جنوب غربی مملکت مسکوکات بزرگ سیمین را دیده است، که مردم در تجارت استعمال میکردند^۴، و چون مسکوکات زرین و سیمین ساسانیان فراوان ازین سرزمین در حفاریات بدست می آید، و نمونه های آن در موزیم کابل موجود است، بنا برین باید گفت که مقصد هیون تسنگ نیز همین مسکوکات ساسانی باشد. و همین زایر چینی در کاپیسا مسکوکات طلا و نقره و مسی کوچک را دیده است، که در شکل و نقش با سکه های ممالک دیگر اختلاف داشت. و بیل مترجم یادداشت های هیون تسنگ احتمال میدهد

۱- دیوان فرخی ۶۲

۲- مانند سکه نپکیان در تاریخ افغانستان ۲/۵۰۳

۳- سی-یو-کی کتاب اول ۱۰۴

۴- همین کتاب ۶۵

که این مسکوکات مسی ازان کانیشکا باشد. ^۱

بافتوح لشکر اسلامی، طبعاً مسکوکات دولت عربی نیز در تمام ممالک مفتوحه و ازان جمله در افغانستان رواج یافت، چنانکه مسکوکات اکثر خلفای اموی و عباسی در مخروطه های قدیم شهرهای این سرزمین از زیر تودهای خاک بدست می آید، و نمونه های آن در موزیم های کابل و پشاور و غیره دیده می شود.

درباره آغاز نشر سکه در عصر اسلامی اقوال مختلفی موجود است، و ازان جمله مقریزی گوید: در عصر حضرت عمر فاروق، اولین بار مسکوکاتی به تقلید صورت و شکل و وزن دراهم کسروی (ساسانی) نشر کردند، و بران لا اله الا الله وحده و محمد رسول الله نوشتند. وزن این دراهم هر ده درهم شش مثقال نقره بود، و حضرت عثمان بران الله اکبر را هم نوشت.

در عصر امیر معاویه، برادرش زیاد بن ابوسفیان، در بصره و کوفه دراهمی را رواج داد، که هر ده درهم آن هفت مثقال بود، و سکه بیکه در دمشق از طرف امیر معاویه ضرب گردیده، شکل انسانی را داشت که در گردن وی شمشیر حمایل بود، و در عصر اموی مصعب بن زبیر در عراق بر اساس دراهم اموی سکه زد، و عبد الملک اموی بوسیله حکمران خود در عراق حجاج بن یوسف، دراهم مصوری را بوزن هر درهم شش دانگ (دوانیق) رواج داد، و بران قل هو الله احد نوشت. ^۲

در اوایل اسلام گاهی دینارهای رومی را تقلید کرده اند، مثلاً خالد بن ولید در طبریه در سال ۶۳۶هـ/۱۵م دیناری را با شکل چلبیا و تاج و چوگان رواج داد، که بران بحروف یونانی اسم خالد را نوشته بود، و یک طرفش تصویر وی بالباس تازیان موجود است، و همچنین دیناری عیناً بشکل دینارهای پارس موجود است، که بریک طرف آن آتشکده و فرشتگان و بر روی دیگرش شکل شاهی با تاج هلال دار (غالباً یکی از شاهان متأخر ساسانی) نقش شده، و تنها نام معاویه را بران افزوده اند.

۱- سی-یو-کی کتاب اول ۱۱۷

۲- تهذیب و تمدن اسلامی اردو ۱۲۱/۲ بهد بحواله نقود الاسلامیه مقریزی نسخه خطی مکتبه

الظاهر دمشق.

اما خلیفه اموی عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶هـ) مسکوکات عربی را از تقلید روم و پارس رها نیده، و در احمی را بوزن ده مثقال، و دینار ها را بوزن هفت مثقال در سرتاسر کشور اسلامی رواج داد، و مسکوکات سابقه را باطل نمود، و باز حجاج در عراق و خراسان در احم پانزده قیراطی را ضرب کرد، و خراسان یکی از ان حصص مملکت بود، که در بلاد آن سکه های دولت عربی بخط کوفی ضرب می شد، و بر سکه هاییکه تا اوایل قرن دوم هجری زده اند، نام شهر و دارالضرب را ننوشته اند، و اگر بر سکه یی تاریخ آن را نوشتندی، این تاریخ را بحروف جمل باضافه کلمه السنه و عام... نوشتنی نه به ارقام هندسی.

صورت ضرب سکه بسیار ساده و ابتدائی بود، بدین معنی که اولاً قالبی را از آهن ساختندی، و در ان کلمات و مطالب مطلوبه را نقر کردندی، و آنرا «سکه» گفتندی، که همین نام بعد از ان بر مواد مسکو که هم اطلاق شد. بعد از این قطعات سیم یا زر را بمقدار درهم یا دینار بر ان قالب آهنین میکوفتند، تا نقش مطلوب بر روی آن باقی ماند، و این دستگاه را دارالضرب میگفتند.^۱

علاوه برین مسکو کاتیکه دولت عربی بنام خلفاء نشرو رواج میداد، برخی از مسکوکات سابقه دولتهای غیر عربی مانند شاهان ساسانی و یاشاهان بودایی گندهارا و کابل و پنجاب و باختر نیز دیده می شود، که نام خلیفه و کلمه طینه را نیز با وجود اشکال و رسوم قدیمه آن، بر ان ضرب کرده اند، که نمونه های آن گاهی از زیر اطلال شهر های قدیم افغانستان بر می آید.

بقول اصطخری و ابن حوقل از مسکوکات رایج در سمت مشرقی افغانستان تا مجاری سند، سکه یی بود، بنام قنهری (جمع آن قنهریات) که تا قرن چهارم هجری هم آنرا در ملتان حکمرانان لودی افغانی ضرب کردند، مساوی پنج درهم عراقی، و كذلك مسکوک خالص طلا یی مساوی سه درهم هندی.^۲

۱- تاریخ تمدن اسلامی ۱/ ۱۰۲

۲- مسالك الممالك اصطخری ۱۷۳

این قنهری مخفف قندهاری است، که این حوقل آن را با صراحت بشکل القندهاریات ضبط کرده^۱، و در نسخ خطی اصطخری: قاهری - القندهاریات - القاهریات و غیره بود، و این سکه بلاشبته منسوب به گندهارای قدیمست، که البشاری مقدسی رواج آن را تاغزانه نشان میدهد^۲ و ما تا مدت چهل سال قبل هم در قندهار مسکو کی سیمین بنام قندهاری داشتیم، که وزن آن يك مثقال نقره و مساوی ۳۶ پیسه بود، که بار و اج مسکوکات جدید کابلی = ۶۰ پیسه از بین رفت.

دیگر از مسکوکات رایجۀ ولایات شرقی و سند در همیست بنام طاطری (مساوی يك درهم و دوثلث) که دینار طلائی هم در انجار و اج داشت، و این مسکوک خالص طلائی مساوی سه دینار هندی بود^۳ و بقول ابن خرد اذ به دینار زرین ۴/۲۵ طلا، و درهم سیمین ۲/۹۷ نقره داشت.^۴

بقول شرف الزمان ظاهر مروزی (در حدود ۵۱۴ هـ ۱۱۲۰ م) طاطری^۵ قطعات سیم است که بران شکل پادشاه منقوش است، و هر یکی ازان يك مثقال وزن دارد^۶ کلمات پیسه و درهم و دینار:

پیسه از ازمنه بسیار قدیم در افغانستان و کشورهای شرقی آن رایج بوده، و تا کنون هم بطور واحد پولی کوچک مسی یا روی مانده است.

در حدود ۱۳۰۵ ش اصلاح مسکوک برسیستم عشری در افغانستان عملی شد، درینوقت بدون دقت و دلسوزی با تاریخ، و احد مسکوک قدیم و تاریخی پیسه را متروک قرار دادند، و بجای این کلمه که مقامی و داخلی بود، پول را گرفتند، که

۱- صورة الارض ۲- ۳۲۱

۲- احسن التقاسیم ۴۸۱

۳- فتوح البلدان ۴۲۳ و تاریخ سند ۳۷۳ بحواله اخبار السند و الهند ۱۴۷ طبع پاریس.

۴- تاریخ تمدن ایران ساسانی ۳۰۰ پیعه.

۵- شاید طاطری، شکل معرب يك کلمه داخلی پبتوتتری باشد، و تخر در پبتو بمعنی سینه است افغانان تا کنون هم مسکوکات را بطور زیور بر سینه می آویزند، و احتمال می رود که این مسکوک را بسبب آویختن آن بر سینه تتری گفته باشند، ولی این حدس محتاج سند و قرینه خارجیست.

۶- طبایع الحیوان ۳۵ طبع لندن ۱۹۴۲ م

ریشه آن OBOLOS یونانی واجنبی است^۱، در حالیکه کلمه پسه از بقایای الفاظ قدیم آریایی افغانستانست که وجه تسمیه آنرا بدو نهج می آورند:

اول: آریاییان قدیم چون به هند هجرت کردند، سوداگران گیاه مقدس سومارا از کوهساران افغانستان به هند می بردند، و آنرا با گاوان فاقع طلائی زنگ مبادله میکردند، که این گاوان را پاسو PASU میگفتند، که بعداً بر هر مسکوک و ثروت هم اطلاق گردید، و در رومن قدیم هم پیسو یا پیکوس PECUS ثروت، و پول مسکوک هم پیکوس یا پیکو PCECU بود.^۲

دوم: بقول استاد اوستا و پهلوی سهراب جمشید بلسارا، این کلمه اصلاً از پی ایسه PAESA اوستایی گرفته شده، که بمعنی نقش یا صورتی تراشیده و حجاری شده بود. مار کوپولو گوید: که پیزه سکه مسی بود که در چین هم در زمان قبلی قآن رواج داشت، که همان پیسه هندی و کلمه قدیم آریا یست.^۳

امادر هم و دینار هم از اوایل دوره اسلامی (چنانچه درین مبحث تفصیل داده شد) در افغانستان رواج داشت، و بقول قدامه بن جعفر دینار طلائی دوره عباسی عبارت از ۱۵ درهم سیمین بود، و کلمه درهم نیز بقول بلسارا از ریشه درج DRAJ (سنجش) اوستائی برآمده، که عموماً سکه سیمین بوده، و ۲۰ در اخم موازی يك سنتر طلائی بود. همچنین بلسارا را عقیده برینست که کلمه دینار نیز از دینار DANAR آریائی گرفته شده که در وندیداد بمعنی سنگ وزن است.^۴

باید گفت: که وزن دینار اسلامی ۲/۳ گرام = ۲۲ نخود، و وزن درهم ۲ گرام نقره = ۱۵ نخود، و هرده درهم عموماً يك دینار، ولی دینار کامل عیار جعفری برمکی ۱۳ درهم بود.^۵ در حالیکه در عصر منصور خلیفه یعنی اول خلافت عباسی هر دینار

۱- حواشی برهان ۴۲۸ به حوالت قاموس یونانی بانگلیسی آکسفورد.

۲- تاریخ افغانستان ۱/۱۳۹

۳- ایران نامه ۳/۲۱۵

۴- کتاب الخراج ۲۴۹

۵- ایران نامه ۳/۲۱۵

۶- چهل مقاله کسروی ۱۲۰ طبع تهران ۱۳۳۵ ش

ارزش ۱۵ درهم سیمین داشت ۱، وده هزار درهم يك بدره BADRA بود. ۲.

دراهم غطریفی و مسیبی و محمدی :

در عصر خلفای اموی و عباسی هریکی از حکمرانان عراق و خراسان و سینستان و غیره که از دربار مقرر می شدند، اختیار ضرب سکه را در شهرهای قلمر و خویش نیز داشتند، مثلاً از جمله والیان خراسان حمید بن قحطبه طایبی (۷۶۸هـ/۱۵۱م) و عبد الملك بن یزید خراسانی (۷۷۵هـ/۱۵۹م) و جعفر بن محمد (۷۸۷هـ/۱۷۱م) و علی بن عیسی (۷۹۶هـ/۱۸۰م) و هرثمه بن اعین (۸۰۶هـ/۱۹۱م) و غسان بن عباد

(۸۱۷هـ/۲۰۲م) کسانی اند، که مسکوکات مضروبه ایشان موجود است. ۳.

در رمضان ۸۰۱هـ/۱۸۵م غطریف بن عطا، مامای هارون الرشید به حکمرانی خراسان آمد، وی دراهمی را مرکب از فلزهای متعدد زرو نقره و ارزیزومس و آهن در کوشک ماخک بخارا سکه زد، که آنرا سیم غطریفی (به تلفظ عوام غدریفی) گفتندی، و چون اخلاط داشت و سیاه آمد، مردم آنرا هرشش غدریفی بیک درهم نقره خالص معامله کردند، و در سنه ۸۱۵هـ/۲۰۰م بیست درهم نقره پاکیزه مساوی بوده با ۸۵ درهم غدریفی، و این دراهم تا قرن ششم هم در بخارا رواج داشت، و در سنه ۱۱۲۸هـ/۵۲۲م نرخ مبادله اسعاری آن چنین بود :

صد درهم نقره خالص = ۷۰ درهم غدریفی

يك مثقال زر سرخ = $7\frac{1}{3}$ درهم غدریفی ۴

قراری که محمد بن جعفر نرشخی (۲۸۹-۳۴۸) تصریح میکند، در عصر خلافت حضرت ابو بکر صدیق کسانا بخار خدات نخستین بار در بخارا از نقره خالص سکه زده، و بران شکل خود را با تاج شاهی نقش کرده بود، و بقول

۱- تاریخ تمدن اسلامی ۲/ ۳۳

۲- آثار الباقیه ۶۴

۳- زمباور در معجم الانساب ۱/ ۷۷

۴- تاریخ بخارا ۴۴

۵- همین کتاب ۷ و ۴۳

اصطخری هنگامیکه دراهم غطریفی راسکه زدند، بران هم تصویری موجود بود^۱ علاوه بر دراهم غطریفی، دراهم مسیبی و محمدی و فلوس^۲ نیز از مضروبات عصر عباسی است، که اول الذکر منسوبست به مسیب بن زهیر حکمران خراسان از دربار مهدی (۱۶۶-۷۸۲ م) و گردیزی گوید: که درم مسیبی که در ماوراء النهر رود، بدوباز خوانند، چنانکه غطریفی به غطریف بن عطاء کندی، و محمدی به محمد بن زبیده، و این در مهابانقره و روی و ارزیز آمیخته باشد. ۳

در دوره اسلامی، در اکثر مراکز اداری حکمرانان عربی، دارالضرب هم وجود داشت، که در آن سکه میزدند، و از آن جمله در بلاد خراسان هم دارالضرب بود،^۴ و چنانچه گفتیم: ابو مسلم قاید و پیشوای خراسانی سکه زده بود، و نیز عبد الله بن معاویه نواسه جعفر بن ابوطالب، آنکه در سنه ۱۲۹ تا ۱۴۶ م در هرات کشته و مدفون شد سکه یی از او باقیست.^۵ و مسکوکات بعضی از حکمرانان خراسان را در بالا شرح دادیم.

بموجب شرح حیکه علی باشا مبارک مصری میدهد، وزن سکه های اسلامی چنین بود:

۱ / سکه حضرت عمرو عثمان : ده درهم = ۶ مثقال نقره.

۲ / سکه معاویه : ده درهم = ۷ مثقال نقره.

۳ / سکه معصب بن زبیر در عراق : ده درهم = ۷ مثقال نقره.

۴ / سکه عبدالملک بن مروان در سنه ۷۶ تا ۶۹۵ م :

دینار = ۲۲ قیراط طلا

درهم = ۱۵ قیراط نقره

و هر ده درهم = ۷ مثقال نقره

۱- مسالك الممالک ۳۱۴

۲- کلمه فلوس معربست از او بولوس یونانی، که پول فارسی هم ازین ریشه است (حواشی برهان ۴۲۸)

۳- زین الاخبار خطی ۱۷۷ الف و اصطخری ۳۲۳

۴- تاریخ تمدن اسلامی ۱/۱۰۰

۵- زمباور در معجم الانساب ۷۰

۵ / سکه هبیریه در عراق در عصر یزید بن عبدالملک: ده درهم = ۶ مثقال نقره .
۶ / سکه هشام بن عبدالملک : ده درهم = ۷ مثقال نقره
بدین ترتیب وزن سکه عبدالملک هر درهم بین ۹۴/۲ گرام و ۷۰/۲ گرام،
و وزن دینار اوبین ۶۴/۴ و ۲۲/۴ گرام بود .^۱
دارالضرب خراسان :

در عصر امویان و عباسیان دارالضرب خراسان در شهرهای ذیل بود، که مسکوکات
آنهادرموزه کابل و دیگر موزیم هاموجود است :
۱ / اموی : در سنه ۷۰۸ هـ ۵۹۰ م در کرمان، سکه نیمبره موزه کابل، ونمبر ۴۰ موزه
برلن، و ۱۴۲ موزه برتانیه ونمبر ۱۴۱ موزه قاهره ، و ۳۱۳ موزه پاریس .
۲ / اموی : در سنه ۷۰۸ هـ ۵۹۰ م در مرو ، ۶ کابل، ۱۵۲ قاهره ، ۳۲۶ پاریس ، ۳۳۳
پترسبرگک .

۳ / اموی : در بلخ ۱۱۷ هـ ۷۳۵ م ، بوزن ۷/۲ گرام ، نیمبر ۳۳ کابل ، که
بریکطرفش لاله الاالله وحده لاشریک له ، وبررخ دیگر آن محمد رسول الله
وبرحاشیة آن بسم الله ضرب هذالفلس ببلخ نوشته است .

۴ / عباسی : در بلخ ۱۸۲ هـ ۷۹۸ م ، ۴۸ کابل ، ۹۸۳ برلن ، ۱۷۰ برتانیه ، ۴۴۳
قاهره ، ۷۸۱ پاریس ، ۱۳۶۲ پترسبرگک .
۵ / عباسی : در بلخ ۱۸۵ هـ ۸۰۱ م ، ۴۹ کابل ، ۱۷۰ برتانیه ، ۴۴۴ قاهره ، ۷۸۳
پاریس ، ۱۳۶۱ پترسبرگک .

۶ / عباسی : در بلخ ۱۸۷ هـ ۸۰۲ م ، ۵۰ کابل ، ۱۰۰۲ برلن ، ۱۷۳ برتانیه ، ۴۴۸
قاهره ، ۱۴۱۸ پترسبرگک .

۷ / عباسی : در هرات ۱۹۳ هـ ۸۰۸ م بوزن ۲/۳ گرام ۲۴ میلی متری که بریکروی
آن هراة - نصر بن سعد نوشته شده ، نیمبر ۵۱ کابل .

۸ / عباسی : در زرنگک ۱۸۶ هـ ۸۰۲ م ، ۵۷ کابل ، ۱۰۳۴ برلن ، ۱۷۹ برتانیه ، ۴۵۸

۱- در گزارشات تاریخ نگاران در باره سکه های خراسان در قرن اول هجری قمری

قاہرہ ، ۷۹۹ پاریس ، ۱۴۱۹ پترسبرگک .

۹ / مامون عباسی : ۸۳۲۵۲۱۷ م درگزه = جزق ۱ ، نمبر ۶۱ کابل .

۱۰ / مامون عباسی : درهرات ۸۲۱۵۲۰۶ م ، ۶۲ کابل ، ۱۴۲۸ برلن ، ۳۰۱ برتانیہ

۱۱ / مامون عباسی : درسمرقند ۸۱۶۵۲۰۱ م ، ۶۶ کابل ، ۱۳۷۴ برلن ، ۲۸۸

برتانیہ ، ۵۷۴ قاہرہ ، ۱۷۲۵ پترسبرگک . ۲

بتصریح اصطخری در ماوراءالنہر دودارالضرب در سمرقند و تونکت وجود داشت ،

ودراہم اسماعیلیہ و مکسرہ و دینار دران مروج بود ۳ ، و در اندراب شمال ہندو کش

ہم از سیمہای معدن بنجہیرو جار یابہ درم راسکہ میزدند . ۴

۱- جزہ بہ کسرہ اول و فتحہ دوم شہریست در سیستان (مرآئد ۱/۳۳۱) از شہرہای حدود
خراسان بود (حدود العالم ۶۴)

۲- فہرست مسکوکات اسلامی موزہ کابل طبع دمشق ۱۹۵۳ م از دو مینیٹک سوردل .

۳- مسالک الممالک ۳۲۳

۴- ۶۰۲

اوزان و اکیال

در ولایات شرقی افغانستان، در اوایل ظهور اسلام تا عصر عباسی اکثر ولایات و مراسم اجتماعی با اراضی ماورای دریای سند مشترک بوده و کابلشاهان تا حدود تکسیلا حکم میراندند، و پایتخت ثانی ایشان هم و بهند کنار دریای سند بود. بنابراین مسکوکات و اوزان و اکیال مشترکی با هند غربی داشته اند، که اکنون هم تاپشاور اکثر اوزان و اکیال هندی باقی مانده است.

اوزانیکه در سرزمین های شرقی و هند در اوایل قرون اسلامی رایج بوده چنین است:

وزن زر :

۴ مدری = یک پاذه

۴ پاذه = یک کله

۶ کله = یک جوه

۴ جوه = یک اندی (تخم درخت گرو)

۴ اندی = یک ماشه

۱۶ ماشه = یک سوورن (که $\frac{3}{4}$ آن یک توله است)

۱ توله = $\frac{21}{10}$ مثقال .

پس یک سوورن مساویست با :

۱۶ ماشه ، ۶۴ اندی ، ۲۵۶ جوه ، ۱۶۰۰ کله ، ۶۴۰۰ پاذه ، ۲۵۶۰۰ مدری . (۱)

مقدار در صنعت بت سازی :

۱۰ رینوو = یک رجو

۸ رجو = یک بالاگو (سرجو)

۸ بالاگو = یک لیک (لنگو؟)

۸ لیک = یک ژوکه (قمل)

۸ ژوکه = یک جوہ (شعیرہ)

اوزان اشیاء

۴ جوہ (شعیرہ) = یک اندی

۴ اندی = یک ماشه

۱۶ ماشه = یک سوورن

۴ سوورن = یک پلو (به فتحه اول و ضمه دوم)

اشیاء خشک :

۴ پلو = یک کر بو

۴ کر بو = یک پرستو

۴ پرستو = یک آرہا

اشیاء تر :

۸ پلو = یک کر بو

۸ کر بو = یک پرستو

۴ پرستو = یک آرہا

۴- آرہا = یک درون (به سکون اول و ضمه دوم)

۲ درون = یک شرب (شرت؟)

۲ شرب = یک جنا

پس ہر سوورن = ۳ درہم ، و ہر پلو ۱۸۰ درہم = ۳/۵ من است ، و
ترازورا تلہ گویند ، ۱ ووزنی بنام بہار دارند = دوہزار پلو ۲ . و ہر آرہا

۱- تلہ بمعنی تراو تاکنون در پختو زندہ است .

۲- کتاب الہند ۱۲۳ بعد ، ممکن است کلمہ بہار در خروا و اشتروا رہ (وار) تبدیل شدہ باشد .

مساویست با ۶۴ پلو = ۱۲۸ درهم = یک رطل .

و نیز ۴ آر ها عبارت از یک درون است ، و ۲۰ درون یک خار باشد.^۱
اکیال:

یکی از اکیال راسبی گفتندی ، که چهار سبی یک پرستو بود ، و یک ربع سبی را کرو (به سکون اول و ضمه دوم) میگفتند ، و هم ۱۲ سبی یک کله سی ، و یک ربع کله سی عبارت از مانه بود . ولی در وزن گندم هر سبی مساوی ۲۰ من بودی ، که مشابه باسخ خوارزمی است . در حالیکه کله سی نظیر کیل بنام غور است ، که هر غور عبارت از ۱۲ سخ بود^۲

مقیاس طول :

در اوزان معیار کوچک شعیر (جو) بود ، در طول هم جورا مقدار کوچک
گرفته اند ، بدین ترتیب :

۸ جو = یک انگل (انگشت)

۴ انگل = یک رام (قبضه)

۲۴ انگل = یک هت (دست یا ذراع)

۴ هت = یک دهنو (قوس یا باع)

۴۰ دهنو = یک نل

۲۵ نل = یک کروس (هر ۴ گروه مساوی یک فرسخ)

پس بدین حساب یک گروه چهار هزار ذراع ، و یک میل نیز چنین و باهم مساوی اند ، و نیز در مقیاسهای طول ، هشت میل عبارت از یک جوژن ، و هر جوژن سی و دو هزار ذراع بود .^۳
در مقیاسهای طول ، بقول هیون تسنگ فاصله مارش یکروزه لشکر یک یوجانا بود ، که عبارت از سی لی چینی = ۱۰ میل باشد ، و همین یوجانا مساوی بود ، با ۸ کروسه (گروه) و هر گروه عبارت از فاصله ایست ، که آواز گاو شنیده میشود .

۱ - کتاب الهند ۱۲۸

۲ - کتاب الهند ۱۲۹

۳ - کتاب الهند ۱۳۱ و ۱۰۹

يك گروه = ۵۰۰ دهنو

يك دهنو = ۴ هت

يك هت = ۲۴ انگشت

يك انگشت = ۷ جو ۱

بقول ابن خردادبه در خراسان تحت سلطه عرب ، مانند قلمرو دیگر خلافت کیلی در مالیات جنسی رواج داشت ، که آنرا کر (بضمه اول) می گفتند ، معادل شش خروار ، ۲ و قرار یکه المقدسی اشاره کند ، وزن من در منصوره و ملتان و قندهار و طوران (بلوچستان کنونی) مساوی من مکی بود ، و نیز پیمانۀ دیگر بنا م کپچی مساوی چهل من گندم در طوران رواج داشت ، و بنا م پیمانۀ ملتانی مطل مساوی ۱۲ من گندم بود.^۳

محمد کاتب خوارزمی گوید : که عیار جریب در هر شهر مختلف است ، زیرا يك جریب عبارت از ده قفیز باشد ، که در شهرها قفیز مقدار علیحده یی دارد ، و قفیز نساپور مساوی هفتاد من گندم است ، و در برخی از نواحی نساپور قفیز دو نیم من باشد ، که بدین حساب يك جریب ۲۵ من گردد ، در حالیکه در برخی از روستاهای نساپور يك قفیز يك و نیم من و بنا برین هر جریب عبارت از ۱۵ من باشد . اما در بخارا مکیال نغنجه عبارت از ۷۵ من گندم است ، و در خوارزم و تخارستان هر سخ (بضمه اول) مساوی ۲۴ من و دو قفیز باشد ، و مکیال غور اهل خوارزم ۱۲ سخ است ، که هر ده غور عبارت از یک غار باشد . اما مقیاس غار در نسف صد قفیز و هر قفیز نه من و یک نصف من است .^۴

کلمات خروار و اشتروار و من از زبانهای خراسان به عربی رفته و مستعمل شده بود ، قدامه بن جعفر ، خروار را به (او قار حمار) تعبیر کرده ، و هم کلمه من را می آورد . و مامی بینیم که کلمه من در عربی دخیل گردیده ، و جمع آن را مسعودی امنان ، و البیرونی

۱- سی - یو - کی کتاب دوم ۱۳۰

۲- مسالك الممالک ابن خردادبه

۳- احسن التقاسیم ۴۸۲

۴- مفتیح العلوم ۴۵

۵- کتاب الخراج و صنعة الکایة ۲۶۳

چنانچه دیدیم کلمه من بحیث یک معیار معروف وزن، از هند تا خراسان و عرب در اوایل دوره اسلامی و بعد از آن رواج داشته، و این کلمه مشترک است بین زبانهای آریایی و سامی و «منه» سنگت وزن بود، که در بابل استعمال میشد. در یونانی این کلمه را منه MNA به همان معنی استعمال میکردند، و همچنان در هند و فلات ایران «مان» بمعنی اندازه است. در تجارتیکه بین آریائیان عصر اشکانی و رومیان میشد، برخی ادویه بحساب من فروخته شدی . ۲ و بقول خوارزمی رطل عربی نصف من، و هر من ۲۵۷ در هم و ۱۸۰ مثقال و ۲۴ / اوقیه میشد، که هر اوقیه $10\frac{5}{7}$ در هم، و هر رطل ۱۲۸ در هم بود . ۳

قراریکه علی مبارک باشامصری توضیح کرده، مثقال دوره اسلامی یک سدس اوقیه بود، که هر اوقیه $32 / 28$ گرام باشد. پس یک مثقال مساوی $4/7$ گرامست . ولی یک مثقال دیگر هم بوزن $69/4$ گرام موجود بود . ۴

مقیاس های دیوان آب:

برای تقسیم آب و مقدار آن هم در خراسان مقادیر خاصی بود، که در دیوان آب بنام کاست و فزود، خراج اراضی را مطابق آب آن می گرفتند، و نام این دیوان خراج آب را اعراب بنام «الکستبزود» KASTABZOOD معرب کرده بودند، و درین دیوان، واحد قیاسی مقدار آب را سوراخی معین کرده بودند، که طول و عرض آن به اندازه یکجو (شعیره) باشد. و این مقدار را بست گفتندی، که در مرو بطور واحد قیاسی قبول شده بود، و جمع آنرا در عربی ابست ABSUT می نوشتند، و هر ده بست یک فندکل FUNKUL را تشکیل میداد، و اگر بالای مقسم آب، مجرای رباطرف زمینی می ساختند، آنرا الکوالجه گفتندی . ۵

۱- مروج الذهب ۱/۲۲۶ و کتاب الهند ۱۲۹

۲- ایران نامه ۳/۱۹۷ طبع تهران ۱۳۲۱ ش

۳- مفاتیح العلوم ۱۲۴

۴- معاضرات تاریخ امام اسلامی ۲/۲۲۱ بحواله خطاط جزو اخور

۵- مفاتیح العلوم خوارزمی ۵۰

۴/ دادن خیرات و مبرات به طبقه روحانیان . ۱

ازین شرح هیون تسنگ پدیدار است، که در کشورهای شاهی افغانستان، تشکیلات مکمل دولتی وجود داشت، و این کار دلیلی هم دارد، که در همین عصر در هند شرقاً، و در کشور ایران ساسانی غرباً، تشکیلات و تنظیمهای حکومتی وجود داشت، و اگر فرضاً حکمداران این سرزمین تشکیلاتی راهم نداشته باشند، لابد از جریانات شرق و غرب خود متأثر می شده اند. ورنه پیش ازین درین سرزمین دوره شهنشاهی کوشانیان گذشته بود، که حتماً بقایای تشکیلات مملکت داری ایشان هم مانده باشد.

نظریه جهان داری و ثقافت اداری:

از روایات مورخان دوره اسلامی نیز برمی آید، که حکمداران و مردم این سرزمین دارای ثقافت درخشان و استواری بوده و حتی در امور جهانداری، دارای نظریات نیک و خاصی بوده اند، که میتوان آنرا در لف نوشته های برخی از مورخان با وضاحت دید:

حکمداران خراسان در زمان مقارن ظهور اسلام، سه چیز را از لوازم اداره و جهانداری می شمردند، که به عقیده ایشان علت غلبه و فتح عجم هم همین بود: در سنه ۱۲۰ هـ ۷۳۷ م در عصر حکمرانی اسد بن عبدالله بر خراسان، دهقانی از هرات بدربار اسد در بلخ آمد، و روز جشن مهرگان هدایای هنگفتی تقدیم داشت. درین دربار دهقان هرات خطابه ای ایراد داشت که در آن گفته بود:

«خدا امیر رانیکی دهاد! ما گروه عجم مدت چهار صد سال، در حالیکه کتاب ناطق و نبی مرسل نداشتیم، تنها به حلم و عقل و وقار (بزرگداری - هوشیاری سنگینی) دنیسارا گرفتیم، و هر کسیکه با این سه خوی، بهر سوری آورد، خدا به او پیروزی بخشید.»^۲

دهقان هرات در پایان سخنان خود، این سه خوی را صفات کتخدایی خواند،

۱-سی-یو-کی کتاب دوم ۱۴۲

۲- طبری ۵- ۴۶۵

و چون اسد این سخنان دانشمندان را شنید، اورا خیردها قین خراسان گفت .

البلاذری (حدود ۲۷۰ هـ ۸۸۳ م) درباره رتبیل حکمد ارزابلستان مینویسد: که در عصر سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۵۹۹ هـ) یزید بن مدرک بن مهلب بر سیستان حکمران بود، و رتبیل باو هیچ گونه باژنپرداخت. چون از او پرسیدند که چرا به حجاج بازمیدادی، و بدیگران نمی پردازای؟

رتبیل گفت: حجاج مردی بود، که در راه وصول بمقصد خود، هر گونه مصرف میکرد، گرچه ازان درهمی وصول نمیکرد، ولی شما یکد رهم را خرج نکنید تا که طمع ده درهم را بجای آن نداشته باشید ۱.

رتبیل و فابعهد و وقار و شدت بأس را در امور جهاندارای از ظاهر آراسته و پیراسته دوست داشت، و باری از اعراب معاصر خود پرسید: کسانیکه لاغر شکم و سیه چرده بودند، و اثر نماز در سیمای ایشان پدیدار بود، و پیزاری از برگهای خرما داشتند، و نزد مای آمدند چه شدند؟

جواب دادند: ایشان در گذشتند؟

رتبیل گفت: اگر چه شما زیبا و رعنا ترید، ولی ایشان از شما باو فاتر، و در حمله خود شدیدتر بودند. ۲

درین پرسش و پاسخ، تمایل شدید رتبیل، به مسلمانان اولیه که دارای سجایای نیکو و اخلاق گزیده و سادگی اما وفا و جهاد و سرسختی بودند نمایانست، که گویا فاتحان نخستین اسلامی و اصحاب پیامبر (صلعم) را تحسین، و معاصرین اموی خود را که دارای سجایای جهاندارای نبودند انتقاد کرده است، و این خود مسیر فکر او را در امور جهانباری توضیح میکند.

در جامعه خراسانی آنوقت، مردم زردشتی نیز دارای ثقافت و متانت رأی و افکار عالی اداری بوده اند، تا جا بیکه حکمرانان مسلمان عربی هم از ایشان پندمی آموختند.

۱- فتوح البلاد ۹۳

۲- فتوح ۹۳

در عصر مروان الحکم اموی، بعد از سنه ۶۴ هـ ۶۸۳ م عبدالعزیز بن عبدالله بن عامر حکمران سیستان و مرد دانشمند علم دوستی بود، در عصرش رستم بن مهرهر مزد مجوسی متکلم سیستان شهرت داشت. حکمران عربی بدین دانشمند مجوسی گفت: دهاقین را سخنان حکمت آمیز باشد، ما را از آن چیزی باز گوی! رستم این سخنان پند آمیز را در امور جهانداری و ثقافت اداری باو گفت:

«دوستی مردندان از روی افتعال (ساختگی) بی حقیقت باشد، و در پرستش ریاکاری نماید، و سود خویش در آزار مردم جوید.

و دوستی بین دو تن بماند اگر چند بدگوی در میانه نشوند. و دانا همیشه قوی بود، اگر هو ابرو غالب نگردد، و کار پادشاهی و پادشاه تا وقتی مستقیم باشد، که وزیران او بصلاح باشند.» ۱

ازین سخنان و نظایر آن توان دریافت، که مردم این سرزمین در امور جهانبنایی و اداری و اخلاق اجتماعی چگونه فکر میکردند؟ و اداره امور و سیاست و مملکت - داری ایشان هم بر همین وتیره بوده باشد

اداره در عصر اسلامی:

فاتحان عرب در قرن اول هجری، بسرزمین خراسان، بامبادی ساده زندگی، ولی روحیه اسلامی رسیدند، ایشان در عراق و یک قسمت خراسان غربی، طرز اداره و سازمان دولتی ساسانیان را که مدت چند قرن عمر داشت، و یکی از شاهنشاهی - های بزرگ و متمدن عصر بود دیدند، و در مسایل اداره و جهانبنایی و تشکیل سازمانهای دولتی استفاده های فراوانی از آن نمودند.

هنگامیکه اعراب به خراسان آمدند، درین جا از نظر اداره و جهانداری نظام ملوکی طوایف باسنن خاص باستانی خود وجود داشت، و از جمله اشراف و نجیبیکه حکم میراندند، سه طایفه بسیار معروف بودند که: نخستین را شهریبج جمع عربی آن شهرارجه.

ودویمین را مرزبان جمع عربی آن مرزبه.

وسویمین را کنارنگک می گفتند .

راجع به طبقات پایین این سلسله که هر یکی بنوبت خود اقتداری داشته، در مبحث طبقات مردم شرح داده ایم .

در تشکیلات کشوری ساسانیان که بقایای آن در اوایل عصر اسلامی هم تعقیب شدی، هراستان (ولایت) اضلاع کوچکی داشت، که بقول نولدکه هر ضلع فرعی را شهر و مرکز آن را شهرستان گفتندی، و حاکم این منطقه شهریگک بود، که از طبقه دهگانان انتخاب می شد، اما حاکم روستا = روستاگک = رستاق (یعنی دیه) را دیهیگک می گفتند، که یعقوبی (۱۷۷/۱) شهریگک را رئیس الکور می نامد، و قراریکه مسعودی در مروج الذهب (۲/۲۴۲) آرد: شهریگک از طبقه آزا دان و از دهگانان یکدرجه بلند تر بود، که مسعودی جمع آنرا شهارجه می نویسد .^۱

نام شهریج معرب در نزد عرب آنقدر شهرت یافته بود، که یکی از شعرای عرب معاصر مهدی عباسی شهاریج را از اولاد دهاقین شمرده و گفته است :

حتى اذا ايسروا قلا وقد كذبوا نحن الشهاريج اولاد الدهاقين^۲

مرزبان که در کارنامه اردشیر بابکان مرزبان و جمع آن مرزبانان آمده بمعنی صاحب الثغر است،^۳ که مرکب باشد از مرز + بان، و مرز در اوستامیریزو MEREZU

و در پهلوی مرز MARJ بمعنی سرحد یک کشور بود، و بان ازادات حفاظت است و مرزبان حاکم و نگهدارنده سرحد باشد؛ که در سازمان اداری دوره ساسانیان مقارن ظهور اسلام، مرزبان یکی از ارکان مهم این دستگاه بود، و اعراب جمع آنرا مرزبه می نوشتند.^۴

۱- کریستن سین در ساسانیان ۱۸۲

۲- لاغانی ۱۲ / ۱۷۶

۳- لغات کارنامه ۹۴

۴- برهان قاطع ۴ / ۱۹۸۷

۵- مروج الذهب ۱ / ۲۴۱

بقول یعقوبی: مرزبان حکمران ایالت بود، که مسعودی در کتاب التنبیه آنرا حاکم سرحد ها گوید، و در چهار طرف سرحد کشور، یک یک مرزبان وجود داشت، ولی هم وی در مروج الذهب مملکت ساسانی را در دست چهار سپهبد دانند، که هر یکی یک نایب بنام مرزبان داشت.

کریستن سین گوید: که مرزبان در اوایل دوره ساسانی نبود، و در کتیبه های قدیم این خاندان بنظر نمی آید، و این لقب نخستین بار در عهد بهرام پنجم (۴۲۰، ۴۳۸ م) دیده می شود، که حاکم ارمنیه را مرزبان می نویسد، و برا در پادشاه نرسی را به لقب مرزبان کوشان (یعنی مرزبان سرحد کوشان) یاد میکنند،^۱ و بنابراین باید گفت: که حکمرانان ایالات سرحدی را مرزبان می گفتند، ولی گاهی در داخل کشور نیز حکام درجه پایین را باین نام مسمی میکردند، و این طبقه در اوقات جنگ در تحت امر سپاه بدان وظایف سالاری لشکریان را هم بدوش داشتند، و از خاندانهای عالی انتخاب می شدند، و طوریکه طبری گوید: باین مرزبانان یک تخت سیمین و گاهی هم تخت زرین اعطاء می شد، و حتی گاهی شاهزادگان و ارکان دودمان شاهی نیز به منصب مرزبانی میرسیدند، و نولدکه از آخذ عربی بر آورده، که در قسمت های شرقی خلافت اسلامی در زرننگ (سیستان) و هرات و مرو و سرخس و نساپور و طوس یعنی مربوطات خراسان، مرزبانان حکم میراندند.^۲

اما کنارنگ:

قدیمترین سندیکه از وجود این منصب در افغانستان داریم، ذکر این کلمه در کتیبه سرخ کوتل بغلان مربوط حوالی ۱۶۰ م و از بقایای اخلاف کانیشکا شهنشاه بزرگ کوشانی افغانستانست، که درین کتیبه بحروف یونانی دو بار کرل رنگ KARAL-RANG آمده و نام یک منصب لشکری خانوادگی بوده^۳

۱ - ایرانشهر مارکوارت ۵۲

۲ - ساسانیان ۱۷۸ بهمد

۳ - ما در زبان دری ۸۱ و ۱۳۳

ماریک یکی از علمای معاصر فرانسه این کلمه را یک لقب نظامی مرکب از KARA یعنی لشکر + درنگ خوانده، و هیننگ عالم انگلیسی گوید: که این کلمه عین همان کنارنگ فارسی و مرکب از کنار + درنگ DRANG است، که لقب حکمران ایالت مجا و رشنشاهی کوشانی بود، یا لقب حکمران یک ولایت سرحدی ۱. در زمان قبل از اسلام و بعد آن، سرحد را کناره پادشاهی می‌گفتند، چنانچه منہاج سراج جوزجانی درباره قلع ارسلان سلجوقی می‌نویسد: که کنارا فرنجیه از و مالش بسیار یافتند ۲. جمع این کلمه در فارسی کناره‌های پادشاهی بود، که حکام سرحدی را عرب ملوک الاطراف گفتندی، و کنارنگ را بضمه اول ما خود از لغت کنارک بمعنی سرحد شمرده اند، که در هر مرز کنارنگها بوده، و از زمان قدیم این منصب موروثی سرحد داری و حکومت مرزی را داشته اند. فردوسی درباره کنارنگ اشعار زیاد دارد، که از همه آن همین معنی سرحد داری برمی آید مانند:

وزان بگذری رود آبت پیش که پهنای او را دو فرسنگ بیش
کنارنگ دیوی ننگهبان او همه نره دیوان بفرمان او

درباره شجاعت و دلیری کنارنگ گوید:

کدامست گسرد کنارنگ دل بمردی سیه کرده در جنگ دل ۲
و نیز بقول فردوسی کنارنگ مرو، ماهوی نامداشت، که پیشکار شبانان (کوچیان) بود:

کنارنگ مرو است ماهوی نیز ابا لشکر و پیل و هر گونه چیز
کجا پیشکار شبانان ماست بر آورده دشتبانان ماست
در مقدمه قدیم شهنامه تألیف محرم سال (۳۴۶ هـ ۹۵۸ م) که نمونه قدیم نثر در است،

۱- ژورنال آسیاتیک پاریس شماره ۴ سال ۱۹۵۸ م و بولتن تحقیقات شرقی لندن ۱۹۶۰ م

۱- طبقات ناصری ۳۱۲/۱

۳- سبک شناسی بهار ۴۲۸/۱

۴- تعینات برویس ورامین از مینارسسکی ۴۲۷

و آنرا ابو منصور بن احمد معمري بنام يکي از رجال معروف خراسان، ابو منصور محمد بن عبدالرزاق نوشته، در نسب نامه نويسنده اين مقدمه منثور، نام کنارنگ مکرراً می آيد، و از آن معلوم است که بنام کنارنگ در اوایل اسلام، درينطرف خراسان رجالی شهرت داشتند، و طبری در حوادث سال ۳۱ هـ ۶۵۱ م، اين نام را بشکل کناري مرزبان طوس آورده^۱، و همين نام را بلاذري در ذکر فتوحات خراسان کنارنگ می آورد^۲ که در نسخه های خطی بشکل کنازنگ مرزبان طوس محرف شده است^۳ و همين نام است که ابن خردادبه آنرا بشکل کنار (کنارنگ) ملک نشاپور ضبط کرده است^۴

چنانکه ميدانيم تا حدود قرن پنجم هجري، حفظ سلسله های انساب، میان دهقانان و موبدان و اهل بيوتات خراسان رواج داشت، و در هر يك از اين خاندانها، راجع به اجداد ايشان رواياتی درميان بود، که نسل به نسل حفظ می شد (عين همين حالت اکنون در بين پښتو نهاد موجود است) و برخی از آن اتفاقاً در بعضی کتب محفوظ مانده است، و از آن جمله روايات است، در باب کنارنگ جدششم ابو منصور محمد بن عبدالرزاق که در مقدمه شاهنامه ابو منصور می بينيم^۵ و در سابق به آن اشاره شد.

شمس فخري اصفهانی درين باره در حدود ۱۳۴۳۵۷۴۴ م می نويسد:

«کنارنگ حاکم ملکی را گویند و مرزبان نیز گویند نظير از خودوي :

کمینه بنده ات هر جا که باشد بود آنجا اقبال کنارنگ»^۶

قبل از شمس فخري اين کلمه از طرف اسدی طوسی نیز بمعنی صاحب طرف و مرزبان

ضبط شده، بسند اين بيت فردوسی :

۱- طبری ۳/ ۲۸۸

۲- فتوح البلدان ۴۰۶

۳- مقدمه قدیم شهنامه در هزاره فردوسی ۱۴۷

۴- المسالك و الممالک ۳۹

۵- حماسه سرانی در ايران ۸۷

۶- معيار جمالی ۲۸۶ طبع طهران ۱۳۳۸ ش

ازین هردو هرگز نگشتی جدا کنارنگک بود ند و اوپادشا

در سلسله اجداد امام اعظم ابوحنیفه که بقول ابن ندیم از اهالی کابل بودند^۱، نیز نام کنارنگک ذکر شده است.^۲ و اگر این روایت درست هم نباشد، تنها شهرت و اعتبار این نام را از آن میتوان فهمید و ثابت است که برخی از مرزبانان یعنی حکمرانان نواحی مستقل خراسان را کنارنگک میگفته اند. بگفته پروکوپ^۳ مورخ بیزنتی منصب کنارنگک در برخی از خاندانها ارثی بوده است. بمرزبان ناحیه ابر شهر یعنی شمال نشاپور، کنارنگک میگفتند، چون یزدگرد سوم ساسانی از بیم تازیان به خراسان گریخت، به حکمران طوس متوسل شد، که او را نیز کنارنگک میگفتند.

در فهرست های القاب حکمرانان مستقل، حکمران نشاپور را کنارو حکمران طوس را کنارنگک گفته اند، ثعالبی در *غرر اخبار ملوک الفرس* تصریح میکند، که مرزبان طوس کنارنگک بوده است. در حوادث نظامی دوره ساسانی گاهی باین نکته برمیخوریم، که شهنشاه ساسانی فلان کنارنگک را بمیدان جنگ فرستاده است، و ازین پیدا است، که کنارنگان مشاغل نظامی هم داشته اند. درباره گشنسپ داد که از اعیان دربار کواذ پادشاه ساسانی بوده صریحاً نوشته اند، که وی کنارنگک بوده است. حمزه اصفهانی در شرح دیوان ابونواس، مرزبان طوس و مرورا کنارنگک نوشته است. تنها مرزبانان نواحی سرحدی. شرقی پارس را کنارنگک نمیگفتند، بلکه در نواحی دیگر هم این اصطلاح رایج بوده، چنانچه اگر سفیری از ممالک دیگر بدربار ساسانی می آمد، در راه کنارنگان ولایات از و پذیرائی میکردند، و شاید حکمرانان ناحیه های کوچک را کنارنگک میگفتند، که فردوسی نیز در *شهنامه* بیست جا این کلمه را بمعنی مطلق حکمران آورده است.^۴

۱- الفهرست ۲۸۴

۲- مجمل صیغی ۱ / ۱۷۰

۳- PROCOPIUS مورخ بیزنتی قرن ششم میلادی.

۴- تاریخ تمدن ساسانی ۱/ ۲۵۴ تهران ۱۳۳۱ ش

درینکه منصب کنارنگ در افغانستان بک منصب نظامی بود، اشاره‌ی در شهریار نامه سراج‌الدین عثمان بن محمد مختاری غزنوی (حدود ۵۰۸-۱۱۴۵ م) موجود است، که شامل جنگهای اخلاف رستم سیستانی و مربوط بسرزمین افغانستان است. و نسخه واحد خطی آن در موزه برتانیه موجود باشد.^۱

درین داستان منظوم که یکنفر شاعر غزنه آن را در دربار غزنه سروده، داستانی از شاه هیتال (هیاطله) موجود است، که در آن کلمه کنارنگ به مفهوم یک منصب نظامی چنین آمده است:

| | |
|------------------------------|--------------------------------------|
| کنارنگ هیتال باشش هزار | بیامد برآمد غو گیر و دار |
| چو از پیش برخاست بانگ و غریو | بجنید از جاسپهدار نیو |
| شب تار و آوای رویینه خم | بتن زهره شیر گردیده گم |
| کنارنگ غرید مانند دیو | گرفته ره گرد فرخنده نیو ^۲ |

تاعصر غوریان قلعه‌ی بنام حصار کنارنگ بین غزنه و بامیان واقع بود^۳، که از بودن این نام تا حدود ۶۰۰-۱۲۰۳ م حکایه مینماید. و این کلمه در تاریخ اداری خراسان دارای مقام مهم و خاصیت که فرهنگ نویسان آن را به ضمه اول بمعنی مرزبان نوشته اند^۴ ولی چون در پهلوی KANARANG و در سریانی QANARAQ و در یونانی هم کنارگس به فتحه اول بود، و در اوستا و پهلوی کلمه کناره KANARA به فتحه کافست، بنابراین تلفظ آن هم به فتحه اول صحت خواهد داشت. زیرا در کتیبه بغلان شکل تخاری آن کرل رنگ هم به فتحه اول بوده است.

از فحوای کتیبه بغلان، این نکته هم ثابت می آید، که کنارنگ از طرف پادشاه (در دری تخاری: خودیو گک) تقرر می یافت، و درین کتیبه نو کو نروک بانام خود «کنارنگ از طرف خودیو گک» نوشته است.

۱- فهرست ریو ۵۲۴ ببع

۲- حماسه سرایی ۳۱۵ بقل از یک نسخه خطی شهریار نامه

۳- طبقات ناصری ۱/۶۱

۴- فرهنگ شاهنامه ۲۲۳ طبع تهران ۱۳۲۰ ش

کار داران عربی در خراسان

در دو قرن نخستین اسلامی که موضوع کاوش و تحقیق مادرین کتابست، تمام خراسان تا کرانه‌های دریای سند به خلافت اسلامی ملحق گردید، و از دربار خلفای اموی و عباسی مستقیماً به وسیله حکمرانانیکه مقرر میگردند اداره میشد.

در آغاز فتوح اسلامی اداره کشورهای مفتوحه، به احتلال عسکری شبیه تر بود تا به تملک. زیرا کارداران و والیان عبارت بودند از سرداران لشکر، که در اطراف بلاد مفتوحه، بدون اینکه در شهرها یا روستاها زندگی کنند، در لشکر گاههای خود نزدیک بصحرا میزیستند، و با مردم اختلاطی نمیگردند. و حتی حضرت عمر (رض) عساکر اسلامی را از اشتغال بزراعت زمین هم باز داشته بود. ایشان در لشکر گاه خود بوده، و در ایام بهار گله‌های اسپان خویش را بصحرا برای چرا و فر بهی می بردند^۱ خلفای اسلامی قوای اجرائیه و قضائیه کشور را در دست داشتند، و از طرف خود شخصی را بنام «عامل» بر ولایات مفتوحه می گماشتند، و بعد از آن آل را والی گفتند، که بنام امیر هم ملقب می شد، و وظیفه اش امامت در نماز و فصل نزاعها و قیادت لشکر و نگرانی بر عاملان دیگر بودی، و عامل خراج در پهلوی او کار کردی. یعنی امیر سیاست را اداره کردی، و عامل خراج امور مالی را در دست داشتی.^۲

خلفای راشدین و امویان، امیران و عاملان ولایات را از بین تازیان انتخاب میکردند، ولی این گماشتگان خلافت، پیش خلیفه مسئولیت سختی داشته و مکلف

۱- تاریخ تمدن اسلامی ۱۰۸/۱

۲- تاریخ الاسلام السیاسی ۱/ ۳۵۴

بفراهم آوری وسایل رفاه و تعلیم دین بودند . و چون حضرت عمر عاملی را مقرر میداشت باو میگفت : «سوگند بخدا که من شمارا برای زدن مردم و فراهم آوری اموال ازیشان نگماشته ام ، بلکه برای تعلیم دین و سنت شما را میفرستم ، و اگر کسی از ظلم شما بمن عارض گردد ، هراینه مانند آن جز نخواهید دید ، آنگاه باشید که مسلمانان را نزنید تا ذلیل نشوند ، و ایشان را مدت دراز از زن و خانه دور نیندازید ، و به فتنه یی مبتلا نسا زید ، و حقوق ایشان را مگیرید ! شکم خواره و نازک پوش (عیاش) مباشید ، و حتی بردراز گوشی هم سوار مشوید ! و جز بر آوردن حاجات مردم کاری نکنید !»^۱

بموجب هدایت نامه ایکه حضرت عثمان (رض) به تمام عمال خود صادر فرموده و طبری آنرا در حوادث سال ۲۴ ۶۴۴ هـ قید کرده ، عمال نخستین خلفای را شده ، چهار خصلت داشته اند :

۱/ باید نگهدار و راعی مردم باشند نه مالیه ستانان . یعنی مقصد از تقرر عامل اسلامی رفاه رعیت است نه تنها فراهم آوری پول حکومت .

۲/ رعایت عدل ، و اینکه برای انجام امور حکومت بر مردم ستم نکنند ، و نه برای رضای مردم حقوق حکومت را تلف سازند . از مردم آنچه حق دولت است بگیرند ، و آنچه حق ایشانست بدهند .

۳ / حفظ حقوق و جان و مال اهل ذمت ، که عیناً مانند مسلمانان مستحق عدلند .

۴ / بادشمنان نیز باو فامعامله باید کرد ، و از غدر حذر باید جست . نخست دعوت اسلامی را بریشان عرضه باید کرد ، که در صورت قبول اسلام حق برادری دارند ، و اگر بصلح راضی شوند ، حق حفاظت خواهند داشت ، و اگر دست به پیکار برند ، معامله با لمثل ببینند .^۲

۱- طبری ۲۷۳/۳

۲- طه حسین در کتاب عثمان ۶۹ طبع قاهره .

کارداران خلافت را شده و نصف نخستین قرن اول اسلامی که لشکرکشی و فتح بلاد را هم به عهده داشتند، در تحت چنین شروط و باروح عدالت و تقوا پیش میرفتند، و علت پیشرفت و فتوح وسیع ایشان هم همین رویه نیکو و اخلاق پسندیده بود.

انواع امارت

در عصر امویان خراسان تا ماورای سند فتح شد، و دولت اموی در سرزمین های شرقی دو عراق عربی و عجمی در تحت نظریکنفروالی عراق داشتند، که مرکز او در کوفه بود، و تمام خراسان و ماوراءالنهر و کرمان و سیستان تا کابل و بلاد سند به عراق عجم مربوط بود، و والی عراق عجم، عاملی را بر خراسان و ماوراءالنهر می گماشت، که مرکز او مر و بودی، ولی برای اراضی سند و طرف شرقی زابلستان، عامل دیگری مقرر شدی، و این ولایت عراق از جمله پنج ولایت تحت اداره دولت اموی بود.^۱

امارت عربی در عصر امویان و عباسیان بر دو نوع بود:

اول امارت خاص:

گاهی شخصی از دربار خلافت برای اداره امور خاصه مانند قیادت لشکرو حفظ ولایت و سرحداتی آن گماشته می شد، و حق نداشت که به کارهای قضا و مالیات و صدقات دست برد^۲، و مادر حکمرانان خراسان که از دربار خلافت مقرر میشدند، نظایر اینگونه امارت خاص را در فصول گذشته فراوان دیدیم، و چون حجاج بن یوسف امیر عراق و خراسان در سال ۷۱۳ هـ بمرد، خلیفه و لید بن عبدالملک فرزند او عبدالملک را در همین ولایت بر صلا^۳، و یزید بن ابی مسلم را بر خراج مقرر داشت.^۲

در عاملان و امیران خراسان نیز چنین ترتیب را می بینیم، مثلاً در سنه ۱۳۰ هـ

۱- تاریخ عرب از سید امیر علی ۱۸۷ طبع لندن ۱۹۲۷ م

۲- احکام السلطانیه از ماوردی ۳۰ بیعد

۳- المعارف ابن قتیبه ۳۰۹ طبع قاهره ۱۹۶۰ م

۷۴۷ م ابوعلی شبل بن تهمان از طرف ابو مسلم بر صلاة و اداره حکومت هرات مقرر بود. در حالیکه موسی بن حسان عمل خراج را داشت^۱، که این نوع امارت خاص باشد.

در سنه ۷۱۹هـ/۱۰۱ م که عمر بن هبیره امیر عراق و خراسان و سیستان بود، وی حکم بن عبدالله را بر نماز و حرب به سیستان فرستاد، و قفقاغ بن سوید را بر مال و خراج، و باز دیر نیامد تا نماز و حرب و مال و خراج همه به قفقاغ مفوض گشت در آخر سنه ۷۲۲هـ/۱۰۴ م^۲ و ازین برمی آید، که امارت خاص گاهی به امارت عام نیز تحویل می یافت، و یک نفر بر نماز و حرب و خراج مقرر می شد.

دوم امارت عام :

این نوع امارت نیز بر دو قسم بود:

اول امارت استکفاء یا تفویض : که از طرف خلیفه بخوشی و اختیار بیکی از معتمدان کامل سپرده می شد، و هشت کار مهم داشت:

۱/ تدبیر لشکر و ترتیب آن در نواحی و رسانیدن ارزاق آن.

۲/ نگرانی احکام و امور قضا و حکام.

۳/ وضع مالیات و گرفتن صدقات و گماشتن کارداران بران، و بخش کردن آن

بر مستحقان.

۴/ نگهداری دین از تغیر و تبدیل، و راندن دشمنان از مرز کشور اسلام.

۵/ اقامه حدود در حق الله و حقوق خلق.

۶/ امامت جمعه و دیگر جماعت های نماز و یا گماشتن خلیفه خود برای آن.

۷/ ارسال حاجیان به حج و فراهم آوردن تسهیلات درین باره.

۸/ اگر سرحدات ولایت بسر زمین دشمن چسبیده باشد، جهاد و قسمت غنائم

جنگی و ترتیب لشکر و امور نبرد از وظایف والی است.^۳

۱- رجوع به آخر فصل سوم این کتاب شرح و الیان هرات.

۲- تاریخ سیستان ۱۲۵

۳- احکام السلطانیة ۳۰

خراسان در دوره امویان و عباسیان از چنین ولایات بود، و اکثر ولایانیکه از طرف امیر عراق مقرر می شدند، در مرزهای خراسان و ماوراءالنهر و زابلستان و کابل به امر جهاد هم می پرداختند.

دوم امارت استیلاء:

که والی یا شخص مستولی یکی از ولایات را بزور میگرفت و خلیفه هم او را ناچار در همانجا والی میگذاشت، که درینصورت آن شخص مستولی به استبداد و اختیار خود حکم میراند، ولی باز هم مسایل دینی به خلیفه اختصاص داشتی که از آن صرف نظر نکردی.^۱

در خراسان که از مرکز خلافت دور بود، اکثر امیران ازین قسم بودند، که از انجمله عبدالرحمن بن محمد بن اشعث امیر اموی خراسان از امر حجاج سرکشید، و بر خراسان مستولی شد، که ما شرح آنرا در فصل دوم این کتاب داده ایم. و هکذا چون بو مسلم مروی در اوایل خلافت عباسیان بر خراسان مستولی گشت، دربار بغداد ناچار او را درین سرزمین بر سمیت شناخت، و بعد از آن هم دولت طاهریان پوشنگی بهمین نهج در خراسان بوجود آمد، ولی این استیلاء نیز شروط آتی را داشت:

۱/ حفظ منصب امامت و تدبیر امور ملت در خلافت.

۲/ اظهار اطاعت دینی به خلافت.

۳/ اجتماع مردم بر تناصر مسلمانان در مقابل دشمنان.

۴/ انفاذ احکام شرعی اسلامی.

۵/ استیفاء اموال شرعی که بر ذمت مودیان نماند.

۶/ حدود شرعی باید کاملاً و بحق تطبیق گردد.

۷/ امیر باید در حفظ دین بکوشد.^۲

نیابت امارت:

یکی از خصایص اداره عصر امویان و عباسیان در خراسان و سرزمین های مربوطه

۱-۱ حکام السلطانه ۳۳

۲- تاریخ تمدن اسلامی ۱/ ۱۱۱ و ماوردی ۳۴

این بود، که خلفای عربی امارت ولایات رابه کسانیکه از خاندان خلافت و نزدیکان دربار، و یارباب اقتدار بودند می سپردند، این امراء همواره در پایتخت خلافت نشسته و بمحل امارت نمی رفتند، ولی از طرف خود دنا بی رابه آن ولایت، برای اداره و فراهم آوری مالیات می فرستادند، که ما در فصول سابق کتاب بسا از نظایر آنرا گفته ایم.

این طرز حکومت در اداره دولت اموی نقص کلی را وارد آورد، زیرا رجال خاندان خلافت و دیگر دودمانهای معتبر و درباریان بزرگ، در مرکز خلافت نشسته و از انجا بالواسطه حکم میراندند، که این رویه زیان آور، دودمان امویان را به عواقب خطرناکی کشانید.^۱

اصناف کارداران و دواوین

در عصر اموی خراسان و سیستان مربوط بود به امیریکه از طرف خلافت به امارت عراقین و سرزمینهای شرقی خلافت مقرر می شد، و مقر او در کوفه بود. این امیر عموماً برای سه مقصد مهم در خراسان نماینده و کاردار خود را می گماشت:

(۱) برنماز (۲) برحرب (۳) برمال و خراج.^۲

چنانچه گفته شد گاهی این امارت خاص، به امارت عام تبدیل می یافت، و فقط یک شخص بر هر سه کار فوق گماشته می شد، ولی تعیین قاضیان هم از حقوق خلیفه بود، که بنام وی در بلاد اسلامی، امور قضارا انجام می دادند.

در عصر خلفای اموی و عباسی عموماً برای اداره ولایات و بلاد، کارداران موظف عبارت بودند از:

اول عامل خراج و صاحب بیت المال. دوم قاضی. سوم قاید لشکر. چهارم صاحب شرط. پنجم عامل صلاة.^۳

۱- سید امیر علی در تاریخ عرب ۱۹۰

۲- تاریخ سیستان ۱۲۵

۳- تاریخ الاسلام السیاسی ۳۵۸/۱

بیت المال :

در دورهٔ ظهور اسلام در خراسان و عراق، نظام مالی دولت ساسانی رواج داشت، که در آن خزانه دار دربار شاهی را گنزور می‌گفتند^۱، و این گنز که با کلمات گنج و گنز و خزانه هم‌ریشگی دارد، مرکز فراهم‌آوری تمام موارد مالی دولت بود، و دیوان خاصی در مقام سلطنت بنام گنز آمار داشت، که در رأس آن یکنفر از دبیران دربار بنام گنز آمار دبیر (دبیر خزانه) مقرر بودی^۲.

هنگامیکه مسلمانان در قرن نخستین هجری بر خراسان مستولی گشتند، ایشان نیز برای اداره و نظام امور مالی خویش بیت‌المال را در مرکز خلافت و ولایات مفتوحه داشته‌اند، که صاحب بیت‌المال بحیث وزیر مالیهٔ این عصر، آنرا اداره کردی. مواردیکه بیت‌المال از آن پول گرفتگی عبارت بود از: خراج - جزیه - زکاة فعی - غنیمت - عشور، که ما شرح آنرا در قسمت اول همین فصل داده‌ایم.

حق الصلح :

فاتحان عربی در خراسان و زابل و کابل از مردم اینجا هنگام فتح و غلبهٔ خویش، پول نقد هنگفتی را برای بیت‌المال اسلامی بنام حق الصلح هم می‌گرفتند، و این در وقتی بود، که مردم خراسان و سرزمین‌های شرقی آن در تحت نظام مکمل فقه اسلامی و قوانین خراج نیامده بودند، و چون حکمرانان محلی را مغلوب می‌کردند، از ایشان با ج‌نقدی می‌گرفتند، که در اینجا چند نمونه آن بطور مثال ذکر می‌شود، که در اموال فعی شامل است:

۱/ در سنه ۵۳۱ م ۶۵۱ حاتم باهلی از مرزبان مرو، دو میلیون و دو صد هزار درهم

حق الصلح ستد^۳

۲/ در سنه ۵۳۱ م احنف بن قیس با مردم قهستان به شش صد هزار درهم صلح کرد؛

۳/ در سنه ۵۳۲ م ۶۵۲ م احنف از مردم مرو و سه صد هزار درهم، و از مردم

۱- کریستن سین در ساسانیان ۱۵۹

۲- مفا تیح العلوم ۷۲

۳- طبری ۳/ ۳۵۰ فتوح ۵۰۱

۴- فتوح البلدان ۹۹

بلخ و جوزجان چهارصد هزار درهم گرفت^۱.

۴/ در سنه ۳۲۲ هـ ابن عامر از فرمانروای هرات يك مليون درهم حق صلح گرفت^۲.
۵/ در عصر امویان فاتحان عربی از رتیل پادشاه زابلستان بارها باژنقدی گرفته‌اند که ماسرح این باژهای حق الصلح را در فصل نخستین این کتاب در مواقع آن به تفصیل دادیم. و ازین برمی آید، که مردم افغانستان در مدت يك قرن بدادن پول نقد آزادی خویش را در مقابل حمله‌های عرب حفظ می‌کردند.

دیوان خراج:

کلمه دیوان را در سازمان اداری عرب از پهلوی گرفتند، و در دوره ساسانیان نظم و نسق حکومت مرکزی بوسیله چند دفتر شدی که هر یکی را در پهلوی دیوان گفتندی. ۳ بقول ابن خلدون چون کلمه دیوان را عربها گرفتند، در آغاز کار، بر مجموعه‌های ثبت حساب درآمد و برآمد اطلاق کردند، ولی پس‌انتر جایی را که کارداران مالیات در آن می نشستند دیوان گفتند، و در آخر تمام مراکز کارداران دولتی بنام دیوان نامیده شد،^۴ چنانچه در عصر امویان يك دیوان بنام خراج و دیگر دیوان اراضی بیت المال موجود بود، و عباسیان نیز دیوان خراج و يك دیوان دیگر برای حساب اخراجات داشتند.^۵

اما کلمه خراج را اعراب از خر اگ پهلوی گرفته‌اند، که درین زبان هم از آرامی وارد شده بود، و معنی آن مالیات زمینی باشد. در عصر مقارن ظهور اسلام امر بزرگ مالیات را واستریوشان سالار می‌گفتند، که گویا وزیر مالیه وزارت و صنعت و تجارت بود، و آمر هر دیوان مالی را آمار کار (محاسب اعلی) گفتندی، که کاردار بزرگ مالی هر ولایت شهر پو آمار کار نامیده می‌شد، و صاحب بیت المال هم گنرور بود.^۶

۱- طبری ۳/ ۳۵۰

۲- قدوح ۵۰۱

۳- کریستن سین در ساسانیان ۵۲۵

۴- مقدمه ابن خلدون ۱۶

۵- تاریخ تمدن شرق در زمان خلفاء ۱۷۴/۱ بهبه

۶- ساسانیان ۱۵۸

حضرت عمر (رض) در محرم سال ۵۲۰ هـ ۶۴۰ م به وضع دیوان لشکر و دیوان خراج و مالیات پرداخت، که در مصر بزبان قبطی و در عراق و خراسان بزبان پهلوی و در شام بزبان رومی می نوشتند، تا که در عهد عبدالملک اموی در حدود ۸۰ هـ ۶۹۹ م بزبان عربی تحویل یافت، و این وضع دو اوین تقلیدی بود از نظام اداره عجم،^۱ که در خراسان هم رواج داشت، و دیوان خراج را در حدود ۵۶۶ هـ ۶۶۶ م ربیع الحارثی والی دولت اموی بممدحسن بصری در سیستان بنانهاده بود. درین دیوان خراج کارکنانی شامل بوده اند مانند :

- ۱/ دبیر و حاسب (کاردار حساب و شمار نویسی) .
 - ۲/ جهنڈ (بضمة اول و فتحه با) تحصیل دار مالیات که بندهار هم میگفتند .
 - ۳/ جابی : مالیه گذار و فراهم آورنده مال جبایت .
 - ۴/ مستوفی : آمر دیوان عمومی مالیات .
 - ۵/ مشرف : بالابین و مفتش مالیات .
 - ۶/ استوار : شاید معتمد زیر دست مستوفی .^۲
- در عهد عباسیان اداره امور ولایات، تمرکز و رونق یافت، و قدرت کار داران خلافت در آن زیاد شد، و این کار هم بدست یکنفر خراسانی بلخی یعنی خالد جد برمکیان در عصر سفاح انجام گرفت که در تحت دیوان مرکزی خراج، دو اوین اعمال را در سرتاسر کشور خلافت بکشود^۳ و از لوازم این دیوان، دانستن حساب و مساحت و ضرب و تقسیم و داشتن سجایای امانت و عدالت بود، تا حق دولت را بگیرند، و آنرا حیف و ضایع نسازند.^۴

امام ابو یوسف قاضی بزرگ عصر هارون عباسی برای کسی که بر جبایت خراج مقرر می شد صفات ذیل را حتمی میدانست : صاحب خراج باید فقیه و عالم و عقیف

۱- النظم الاسلامیه ۲۱۵ بیعد

۲- تاریخ سیه- تمان ۹۲

۳- تاریخ تمدن اسلامی ۱/ ۱۷۲

۴- آثار الاول فی ترتیب الدول از حسن بن عبدالله ۷۱ طبع قاهره ۱۲۹۵ ق

و شنونده آرای مردم باشد، و در راه خدا از لوم لایم نترسد، و در حکم خود دستم ننماید. ۱.

دفاتر بقایا:

مانند امروز که در وزارت مالیه دفاتر بقایا موجود است، در اواسط قرن دوم هجری نیز در خراسان همین دفتر وجود داشت. در سنه ۱۷۸ هـ ۷۹۴ م فضل بن یحیی برمکی یکی از وزیران معروف دودمان برمکیان بلخی به حکمرانی خراسان آمد. او در خراسان کارهای نیکو کرد، از جور و ستم جلو گیری نمود، و مساجد و ابنیه خیریه بنا نهاد، و دفاتر بقایا را هم بساخت^۲، و ازین برمی آید، که مالیات و حقوق دولتی بر ذمت رعایا باقی می ماند، و درین دفتر قید می شد.

شرطه و صاحب شرطه

در فصول گذشته در ضمن شرح وقایع و در جداول حکمرانان خراسان و بلاد آن بارها نامهای کسانی را نوشتیم، که بر امور شرطه مقرر بودند. شرطه بضمه اول و سکون دوم، و جمع آن شرط به ضمه اول و فتحه دوم بمعنی شحنه و طلایه حرب و مدد گار والی است، و چون شحنگان شعارها و نشانهای خاصی داشتند که به آن شناخته می شدند، بنابراین بدین نام شهرت یافته اند.^۳ شرطه عبارت بود از قوایی که اکنون آنرا پو ایس گوئیم، خلیفه و والی در حفظ نظام و امن داخلی و گرفتاری جانیان و مفسدان و دیگر اعمال اداری از ایشان کار می گرفت، و چون شرط و التزام داشتن علامات مخصوص بر خود کرده بودند، ایشان را شرطه خواندند. در اسلام نخستین بار، حضرت عمر نظام عسس را در شب نافذ ساخت، و در عهد خلافت حضرت علی (رض) بود، که اداره شرطه (پو ایس) تأسیس گردید، که رئیس این موسسه را صاحب شرطه گفتند، و از بزرگان قوم روسای نیرومند دارای قبيله باین ماموریت گماشته می شدند، که در قیام امنیت با والی مدد گار باشند.

۱- تاریخ الاسلام السیاسی / ۱ / ۳۶۲ به حواله کتاب الخراج

۲- ابن خلکان / ۱ / ۴۰۹

۳- المنجد / ۳۹۴ و منتهی الارباب / ۱ / ۳۳۷